



نشریه فرهنگی کانون ایران‌شناسی دانشگاه تهران - شماره پنجم

سرزمین آزادگان

از ایرانشهر از شهر آزادگان

ثبت دارا بگرد؟!

تلاش برای ثبت طولانی‌ترین
دیوار گلی ۲۵۰۰ ساله در
گینس

جهانگیری: نباید به آثار
تاریخی به عنوان اشیاء
مرده در موزه‌ها نگاه کنیم

از کانون چه خبر؟!

کانون ایران‌شناسی دانشگاه
تهران در سال گذشته



اهریمن نیست!
نگاهی شفاف‌تر به توحید و
ثنویت در ایران باستان



نقدی بر صحبت‌هایی
که از آذربایجان نیست



شهر-اسطوره بخارا
بخارا یک شهر نمادین در
فرهنگ ایرانی



زنان جنگجوی ایرانی
در نقاشی‌های باستانی

این شماره از نشریه سرزمین آزادگان کاری است مشترک از هموندان کانون ایران‌شناسی باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران که در رشته‌های باستان‌شناسی و تاریخ دانشگاه تهران تحصیل می‌کنند و پایگاه فرهنگی خردگان (kheradgan.ir).



کانون ایران‌شناسی دانشگاه تهران



سازمین آزادگان

از ایرانم از شهر آزادگان



فهرست

سخن نخست ۴

روزهای تابستان

روزهای ارزشمند و رویدادهای تابستان (خردگان) ۵

پیوند سه گانه باران و تیر و آرش (میثم صائبی) ۸

خبرهای فرهنگی ۱۱

جهان ایرانی

زنان جنگجوی ایرانی در نقاشی‌های باستانی

نگاهی کوتاه به تصویر زنان در دیوارنگارهای سفد باستان (مجید خالقیان) ۱۴

شهر - اسطوره بخارا

بخارا يك شهر نمادین در فرهنگ ایرانی (بهروز پویا) ۱۶

نگاهی ژرف‌تر

نقدی بر صحبت‌هایی که از آذربایجان نیست

اتحادی که قصد کم‌رنگ کردنش را داشتند (احمد رضا حسینی) ۲۳

اهریمن نیست!

نگاهی شفاف‌تر به توحید و ثنویت در ایران باستان (میثم صائبی) ۲۵

تاریخ جهان

تاریخ مرگ

نگرش‌های غربی در باب مرگ از قرون وسطا تا کنون (علیرضا طایران) ۲۹

از کانون چه خبر؟!

نشست‌های گفتگو محور

گزارشی از نشست‌های گفتگو محور کانون ایران‌شناسی دانشگاه تهران (هادک نوروزک) ۳۰

کانون ایران‌شناسی دانشگاه تهران در سال تحصیلی ۹۳ - ۹۴

نگاهی به مهم‌ترین فعالیت‌های کانون در سال تحصیلی ۹۳ - ۹۴ (سجاد رمون زاده) ۳۱

سازمین آزادگان - شهریور ۱۳۹۴

شماره پنجم

صاحب امتیاز:

کانون ایران‌شناسی دانشگاه تهران

مدیر مسئول:

مجید خالقیان

سر دبیر:

هادک نوروزک

گرافیک، صفحه‌آرایی، طرح‌روی جلد:

مجید خالقیان

رایانامه:

kanooniranshenasi@yahoo.com





سخن نخست

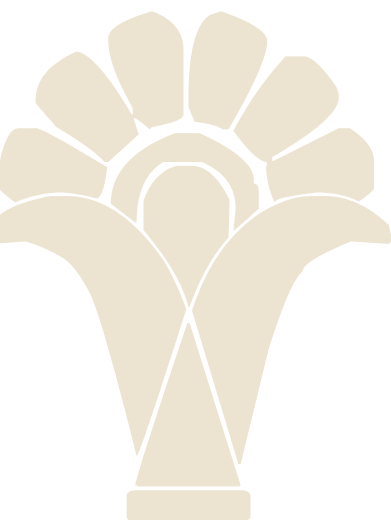
یک سال پیش در همین زمان، برای ادامه فعالیت در کانون ایران‌شناسی دانشگاه تهران تردید داشتیم چرا که حمایت‌هاک لازم صورت نمی‌گرفت و آینده سختی را پیش رو داشتیم. همان نگرانی که بسیاری از اعضا سال‌هاک پیش کانون داشتند و به همین دلیل تا قبل از سال پیش، کانون ایران‌شناسی برای مدت نسبتاً زیادی به صورت جدک فعال نبود.

اما با گذشت یک سال دستاوردهایی که حاصل شده برای ما امیدوار کننده است و پیوستن جوانان برومند به این کانون، نوید بخش آینده‌اک روشن می‌باشد. اکثر دوستانی که سال گذشته به کانون آمدند و یک سال در کنار یکدیگر فعالیت کردند دانش‌آموخته شدند و یا در آستانه دانش‌آموختگی هستند و بیشتر دوستان گرچه معتقدند فعالیت در این شرایط سخت بود اما خاطرات خوبی را از فعالیت در کانون ایران‌شناسی دارند.

به طور کلی فضای سیاست زده دانشگاه تهران کار را برای فعالیت‌هاک فرهنگی سخت کرده است و حمایت‌ها از فعالیت‌هاک فرهنگی که جنبه سیاسی ندارند گاه نزدیک به صفر است! همانطور که این شماره تابستانی سرزمین آزادگان به صورت رایانه‌اک گسترش یافت چراکه حمایت مطلوبی از نشریات دانشجویی صورت نمی‌گیرد که به صورت چاپی با این تعداد صفحه به انتشار برسد.

خوشحالیم که پایگاه خردگان در گسترش این شماره ما را یاری کرد و امیدواریم این همکاری‌ها و همیاری‌هاک فرهنگی تداوم یابد چراکه بزرگ‌ترین مشکل جامعه ما مشکلات فرهنگی است و باید رویکرد جدک ترکی به فرهنگ باشد.

به امید ایرانی آباد و آزاد و شاد



امام علی (ع): به کار برخیزید! پس
به پایان رسانید! و پایدار مانید! پس
شکیبایی [کنید]. شما را پایانی
است، خود را بدان برسانید.

(نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶؛ ترجمه سید جعفر شهیدی)

روزهای ارزشمند و رویدادهاک تابستان

کاری از نویسندگان پایگاه خردگان

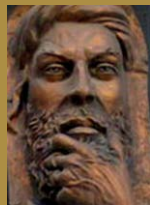


۳ (۷) مرداد: جشن مردادگان

مرداد (بی مرگی و جاودانگی) دارای جایگاه ارزنده‌ای است و نماد جاودانی و تندرستی و دیر زیستن است. مرداد در میان یکی از هفت امشاسپندان جای دارد و واپسین آنها است. هفت در فرهنگ ایرانی یادآور طی کردن راه‌های کمال است و وجود این جشن در اوج گرمای تابستان یادآور پختگی و رسیدن به اوج می‌باشد. جشن مردادگان در مرداد روز (روز هفتم) از مرداد ماه و به پاس مرداد برگزار می‌شود. ابوریحان بیرونی درباره این جشن و مرداد نوشته است: «مرداد فرشته‌ای است که به حفظ گیتی و اقامه غذاها و دواهایی که اصل آن نبات است و مزیل جوع و ضرر و امراض هستند موکل است» (همان: ص ۳۳۶). آذرباد مهراپندان هم سفارش به نشانیدن درخت و دارو در مرداد روز می‌کند. گل زنبق، نماد مرداد است.

۸ مرداد: بزرگداشت سهروردی

شهاب‌الدین یحیی سهروردی که به شیخ اشراق آوازه دارد (۵۴۹ - ۵۸۷ ه.ق). چنین می‌نماید که سهروردی با اندیشه‌های ایران باستان آشنایی خوبی داشته و از آنها بهره‌ها برده است؛ هرچند اندیشه‌اش محل تلاقی اندیشه‌های یونان، ایران و اسلام بوده است (دینانی، غلامحسین ابراهیمی. سخنرانی در سال روز بزرگداشت شیخ شهاب‌الدین سهروردی، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه با همکاری فرهنگستان. «اشراق یعنی سپیده صبحگاهی، طلوع فجر». خبرگزاری کتاب ایران، ایننا ibna.ir کد مطلب: ۶۲۸۸، ۹ مرداد ۱۳۸۶).



۱۰ مرداد: جشن چله تابستان

جشن چله تابستان در هنگام افزایش گرمای هوا برگزار می‌شود و هنوز هم در برخی از بخش‌ها مانند خراسان جنوبی چنین چشمنی با نام «چله تموز» و... برگزار می‌شود.

۶ تیر: جشن نیلوفر



ایرانیان باستان نیلوفر را بسیار گرمی می‌داشتند. همانطور که از آثار باستانی بدست آمده از تمدن با شکوه ایران باستان از جمله تخت جمشید، به این نماد زیبا بسیار بر می‌خوریم. خرداد روز (روز ششم) از تیرماه، جشنی است به نام «نیلوفر» که ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه به آن اشاره کرده است.

۸ تیر: روز مبارزه با سلاح‌های

شیمیایی

ایران یکی از کشورهایی است که قربانی سلاح‌های شیمیایی بوده است. صدام بر خلاف قوانین بین‌المللی در جنگ با ایران از این سلاح استفاده کرد.



۱۰ (۱۳) تیر: جشن تیرگان



درباره این جشن بزرگ در رویه ۸ تا ۱۰ این شماره نوشتاری ویژه آمده است.

[۱۵] تیر: جشن خام خوری

از جشن‌های سغد باستان که یکی از مناطق ایرانی‌نشین بوده و همواره فرهنگی ایرانی در آن منطقه از جایگاه قابل توجه برخوردار بوده است. سغد باستان دارای گاهشماری ویژه خود بوده که شباهت بسیار فراوانی با گاهشماری ایرانی داشته است. ماه چهارم آن که بیرونی بساک یا بساکنج نوشته است و همزمانی با تیر ماه داشته است. بیرونی درباره روز پانزدهم این ماه می‌نویسد: روز عمس خواره است و از آنچه با آتش پخته شود اجتناب می‌نمایند (بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. آثارالباقیه عن القرون الخالیة. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیر کبیر. ۱۳۸۶: ص ۳۶۴-۳۶۲).





۱۴ مرداد: صدور فرمان مشروطیت



در روز ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ مظفرالدین شاه قاجار هفت ماه پس از دستور تاسیس «عدالتخانه» فرمان مشروطیت را صادر کرد. جنبش مشروطیت، بی گمان از رویدادهای بزرگ تاریخ تحولات سیاسی ایران به شمار می آید.

۱۸ [مرداد]: جشن بامی خواره



از دیگر جشن های سغدی در ماه پنجم، ابوریحان بیرونی نام ماه پنجم گاهشماری سغدی را «اشناخندا» نوشته و بر اساس اسناد سغدی به دست آمده از کوه مغ نام این ماه šn'kyntyč ثبت شده است فرایمن، ا. ا. «برگردان بخش هایی از کتاب پرفسور فرایمن در مورد اسناد تقویم سغدی یافته شده در دست نوشته های کوه مغ». ترجمه امیرکاوس بالازاده. در «تقویم سغدی». پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران. صص ۲۱۳-۲۰۹. ۱۳۷۱. ص: ۲۰۹. این ماه همزمانی با امرداد ماه داشته است. بیرونی درباره روز هجدهم این ماه می نویسد: «روز هجدهم آن بابه خوره است که بامی خواره گفته می شود یعنی آشامیدن عصیر خالص» (بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. آثارالباقیه عن القرون الخالیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیر کبیر. ۱۳۸۶: ص ۳۶).

۲۸ مرداد: کودتای ۲۸ مرداد



یکی از رویدادهای تلخ تاریخ معاصر ایران که ایالات متحده آمریکا چندین بار به نقش خود در کودتا اعتراف کرده است.

۳۱ مرداد (۴ شهریور): جشن

شهریورگان

ایرانیان باستان در این جشن با آیین های خاصی شهریور را بزرگ می داشتند. شهریور



یکی از امشاسپندان است و به گفته بندهش، گیاه شاهسپرغم (شاهسپرم) ویژه امشاسپند شهریور می باشد. در رساله خسرو و ریدگ، خوش بویی این گیاه ستایش شده و بوی آن را چونان بوی پادشاهی دانسته است. ابوریحان بیرونی از قول زادویه (موبدی زردشتی بوده است که همزمان با بیرونی می زیسته و بسیاری از اطلاعات زردشتی را بیرونی داده است) نوشته است: «این روز را آذر جشن می گویند و این روز برای آتش هایی که در خانه های مردم است عید است و این عید در قدیم آغاز زمستان بوده و در این عید آتش های بزرگ در خانه ها می افروختند و عبادت خداوند و ستایش او را زیاد می نمودند و برای صرف غذا و دیگر شادمانی ها به گرد هم جمع می آمدند و می گویند که این آتش را برای رفع سرما و بیوستی که در زمستان حادث می شود می افروختند و می گفتند انتشار حرارت چیزهایی را که برای نباتات زیان آور باشد دفع می کند» (بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. آثارالباقیه عن القرون الخالیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیر کبیر. ۱۳۸۶: ص ۳۳۷-۳۳۶).

۱ شهریور: بزرگداشت پورسینا، روز

پزشک



پزشک، اندیشمند، ریاضی دان، فیلسوف، موسیقیدان و ... !! پورسینا را می توان همآورد

همه فن ها و دانش ها دانست. یکی از شناخته شده ترین دانشمندان ایرانی و از بزرگ ترین دانشمندان جهان. مردی که افزون بر دانش اندروزی، نیروی بدنی بی همتایی داشت و در زمینه های بسیاری کاردان بود. روز بزرگداشت پورسینا، به دلیل دانش بالای پزشکی او، روز پزشک هم نامگذاری شده است.

۵ شهریور: بزرگداشت زکریا

رازی، روز داروساز

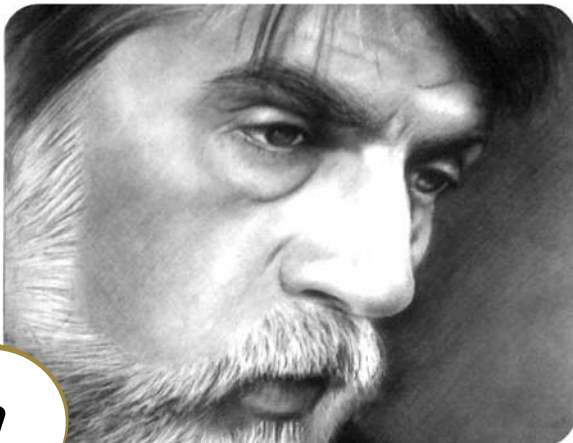




ایران تحمیل کرد. در طی این جنگ بهترین فرزندان خاک ما شهید شدند و آثار این جنگ ناجوانمردانه هنوز هم دیده می‌شود. صدام جنایتکار معتقد بود روح «سعد بن ابی وقاص» در او حلول کرده است تا بار دیگر قادسیه را تکرار کند! از همین رو نام بی‌مایه «سردار قادسیه» را بر روی خود گذاشته بود. افکاری پوچ که با کرداری اهریمنی قصد انجام آن را داشت. اما این رویا را به همت دریا دلان ایرانی به گور برد. برای مردمان ایران، صدام در حکم «عمر بن سعد» فرزند سعد بن ابی وقاص بود که در فاجعه کربلا نقش داشت. همانطور که بسیاری از شهیدان با الهام از بینش امام حسین (ع) و یاران وفادارش تشنه شهید شدند.

شعرک برای جنگ سروده قیصر امین پور بخشی از «شعر فصیح فریاد»

اما	می خواستم شعری برای جنگ بگویم
موشک	دیدم نمی‌شود
زیبایی کلام مرا می‌کاست	دیگر قلم زبان دلم نیست، گفتم:
گفتم که بیت ناقص شعرم	باید زمین گذاشت قلم‌ها را
از خانه‌های شهر که بهتر نیست	دیگر سلاح سرد سخن کارساز نیست
بگذار شعر من هم	باید سلاح تیزتری برداشت
چون خانه‌های خاکی مردم	باید برای جنگ
خرد و خراب باشد و خون آلود	از لوله تفنگ بخوانم
باید که شعر خاکی و خونین گفت	با واژه فشنگ
باید که شعر خشم بگویم	می‌خواستم
شعر فصیح فریاد	شعری برای جنگ بگویم
- هرچند ناتمام -	شعری برای شهر خودم - دزفول -
...	دیدم که لفظ ناخوش موشک را
	باید به کار برد



زکریای رازی مردی خوش خو و نیک کردار بود که مهربانی ویژه‌ای به تهیدستان داشت و به درمان آنها می‌پرداخت. کیمیاگر (شیمیدان)، پزشک، دارو ساز و اندیشمند بزرگ ایرانی که در شهر باستانی ری زاده شد. یادگارهای ارزشمند وی جایگاه ویژه‌ای در دانش جهان دارد و کارهای رازی - آن هم در دوران کهن - بسیار شگفت آور است. یافتن الکل و جوهر گوگرد از دستاوردهای بزرگ رازی می‌باشد. به دلیل دانش بالای رازی و دستاوردهای او روز بزرگداشت او روز داروساز هم در نظر گرفته شده است.

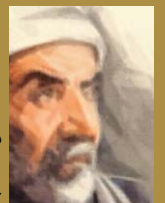


۱۳ شهریور: بزرگداشت ابوریحان بیرونی

بیرونی با پژوهش‌های ارزنده اش، بسیاری از فرهنگ‌های دیرین را برای ما نگاه داشت.

بیرونی را پدر دانش «مردم شناسی» می‌دانند که در ریاضی، ستاره شناسی، گاهشماری، جغرافیا، تاریخ و.. کارشناس بود. بیرونی با دیده‌ای دانشمندانه و خردمندانه به تاریخ نگاه کرده و همت زیادی در یافتن حقایق از خود نشان داده است.

۲۷ شهریور: بزرگداشت شهریار، روز شعر و ادب پارسی



سید محمد حسین بهجت تبریزی از شاعران خوش سخن ایرانی بود که در شهر تبریز زاده شد. وی در غزل سرایی بسیار توانمند بود و آثار او همواره مورد توجه اهالی شعر و ادب قرار گرفته است. روز درگذشت وی به عنوان بزرگداشت وی و همچنین روز شعر و ادب پارسی نامگذاری شده است.



۳۱ شهریور: آغاز هفته دفاع مقدس

یکی از جنایت کاران تاریخ بدون شک صدام بود. صدام جنگی خونین را علیه ایران به راه انداخت و در طول آن رنج‌های زیادی به مردم



پیوند سه گانه باران و تیر و آرش

میثم صائبی

دانشجوی کارشناسی باستان‌شناسی

از نمایشنامه آرش بهرام بیضایی:

و من مردمی را می‌شناسم که هنوز می‌گویند آرش باز خواهد گشت... (بیضایی، ۱۳۷۳: ص ۵۳)



چالاک مزدا آفریده، باران و ابر و تگرگ را به کشتزارها و خانمان‌های هفت کشور برساند» (۲) (اوستا، دوستخواه، ۱۳۸۷: ص ۳۳۷).

ماه تیر گرم‌ترین و خشک‌ترین ماه سال در ایران است و اتفاقاً آیین باران خواهی ایرانیان باستان در جشن تیرگان نیز در این ماه انجام شده است همراه با مراسمی که به نام آبریزگان یا آب پاشان معروف است و امروزه نیز میان برخی اقوام ایرانی همچنان رایج است.

گردیزی دلیل مردم اصفهان برای آب پاشان را به ماجرای یک خشکسالی در روزگار شاهنشاهی پیروز ساسانی نسبت می‌دهد که پیروز در این روز به آتشکده آذرفرنبغ می‌رود و از خداوند تقاضای باران می‌کند و به درویشان یاری می‌رساند تا این که در این روز خشکسالی به پایان می‌رسد و باران می‌بارد... (گردیزی، ۱۳۶۳: ص ۵۱۸ و ۵۲۶).



پاشیدن آب از مراسم تیرگان بوده است

اما بیرونی و گردیزی داستان اصل و ریشه برگزاری آیین آبریزگان در تیرگان را این گونه توضیح می‌دهند: «چون کیخسرو از جنگ با افراسیاب برگشت در این روز به ناحیه ساوه عبور نمود و به کوهی که به ساوه مشرف است بالا رفت و تنها خود او بدون هیچ یک از لشکریان به چشمه ای وارد شد. وی در آن جا از هوش رفت ولی این کار با رسیدن بیژن پسر گودرز مصادف شد و قدری از آب چشمه به روی کیخسرو ریخت... و از آن زمان رسم آب پاشیدن به هم یادگار ماند».

به هر روی با توجه به ایزد تیر و ارتباط این جشن با او، باران و باران خواهی می‌تواند یکی از مهم‌ترین بنیان‌های این جشن و البته، آیین آبریزگان باشد. اما اینکه رخداد هنگام بازگشت کیخسرو

مدتی است از جشن تیرگان گذشته است ولی شایسته بود در این شماره تابستانی گاهنامه سرزمین آزادگان یادی کنیم از پیوند سه گانه باران و تیر و آرش، یادی کنیم از شور و شادی ایرانیان در این جشن ملی ایرانی... شور و شادی که تمام آیین هایش تیرگانی است... از جنس باران است... از جنس فداکاری آرش است...

در منابع آمده است که آرش با آنکه می‌دانست پس از انداختن تیر، جان می‌دهد، ولی برای مردم چنان کرد و تمام جان خود را در تیر گذاشت. داستان آرش را باید اسطوره میهن دوستی و مردم دوستی دانست.

سیزدهمین روز از هر ماه «تیر روز» نام دارد و وقتی تیر روز از تیر ماه فرا رسد یکی از مهم‌ترین جشن‌های باستانی ایران فرا می‌رسد؛ جشن تیرگان که البته با تغییرات ماه‌های ۳۱ روزه که در گاهشمار امروزی ایرانی ایجاد شده، روز این جشن در گاهنمای امروزی با ۱۰ تیر تطابق دارد.

معمولاً برای این جشن‌های بزرگ ملی چند مفهوم و مناسبت ملی و دینی و مراسم و آیین‌هایی وجود داشته است که به مناسبت‌ها و برخی آیین‌های مربوط به تیرگان نگاهی می‌اندازیم.

تیر، یکی از ایزدان در دین زرتشتی است که معمولاً آن را موکل بر باران می‌دانند و از این رو از همکاران امشاسپند خورداد است (۱) و در یک یشت به نام تیر یشت نیز در اوستا دارد. در برابر این ایزد، دیو خشکسالی، «آپوش» قرار دارد (هینلز، ۱۳۸۷: صص ۳۶-۳۷).

در تیر یشت پس از یک توصیف اساطیری و زیبا از چرخه آب که به وسیله نیرویی ایزدی یعنی تیر می‌انجامد می‌گوید: «پس آنگاه، مه پاک پدیدآورنده ابر به جنبش در آید. باد نیمروزی وزیدن آغازد و مه را به پیش به راهی که هوم شادی بخش گیتی افزای از آن می‌گذرد براند. پس باد



شد و از او خواست تا تیر و کمانی خاص بسازند و منوچهر آرش را که مرد با دیانتی بود گفت که تو باید این تیر و کمان را بگیری و پرتاب کنی و آرش برپا خواست و برهنه شد و گفت ای پادشاه و ای مردم بدن مرا ببینید که از هر زخمی و جراحی و علتی سالم است و من یقین دارم که چون با این کمان این تیر را ببندازم پاره پاره خواهم شد و خود را تلف خواهم نمود ولی من خود را فدای شما کردم سپس به قوت و نیرویی که خداوند به او داده بود کمان را تا بناگوش خود کشید و خود پاره پاره شد و خداوند باد را امر کرد که تیر او را از آن کوه بردارد و به اقصای خراسان پرتاب کند...» (بیرونی، ۱۳۸۹: صص ۳۳۵-۳۳۴).

معمولا این ماجرا دارای شش مرحله است که رنگ و بوی جشن تیرگان نیز در آن جاری است:

- ۱- تاختن افراسیاب به ایران و آمدن خشکسالی
 - ۲- آگاهی دادن به منوچهر (یا زو) در مورد چگونگی پرتاب با پیام ایزدی (سپندارمذ)
 - ۳- پرتاب تیر به دست آرش کمانگیر
 - ۴- مشخص شدن مرز ایران و توران
 - ۵- بارش باران
 - ۶- برپایی شادی از باران (اکبری مفاخر، ۱۳۹۰: صص ۲۳-۲۴)
- با اینکه ماجرای آرش و تیراندازی او آن گونه که ثعالبی و بیرونی و گردیزی گفته اند در شاهنامه فردوسی نیامده، اما در ابیاتی از نامداری آرش و تیر آرش و حتی ماجرای آرش را یاد کرده است که نشان از آن دارد که حکیم توس با ماجرای آرش به خوبی آشنایی داشته است. در اینجا برخی از این اشارات فردوسی به آرش را می‌آوریم:

در گفتار اندر رزم ارجاسپ با گشتاسپ:
از آن زخمِ آن پهلُو آتشی
که سامیش گرزست و تیر آرش

(شاهنامه، خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ج ۵، ص ۱۲۹)

در ماجرای خسرو پرویز و بهرام که به شاه زمان آرش اشاره می‌کند:
که بُد شاه هنگام آرش؟ بگوی!
سرآید مگر بر من این گفتگوی!

چُنین گفت بهرام کانگه شاه
منوچهر بُد با کاه و سپاه!
(همان: ج ۸، ص ۳۳)

از جنگ با توران را مناسبت آبریزگان تیرگان دانسته اند، ذهن ما را به مناسبت دیگر این جشن که آن هم به جنگ‌های ایران و توران مربوط است می‌کشد؛ ماجرای که در آن آرش شیواتیر مأمور پرتاب تیری برای پایان جنگ و مشخص کردن مرز ایران و توران است. ماجرای که آن هم در نهایت به بارش باران پایان می‌یابد.

تیری که از البرز کوه (۳) پرتاب شد و بر کنار رود جیحون (۴) بر درخت گردوی تنومندی نشست و آنجا مرز ایران و توران شد و جنگ پایان یافت.

اشاره ای به این داستان در همان تیر یشست اوستا نیز شده است اما نام کوه‌ها و مکان‌ها در اوستا کهن تر هستند: «تیر، ستاره رایومند فره‌مند را می‌ستاییم که شتابان به سوی دریای فراخ کرت» بتازد، چون آن تیر در هوا پُرآن که «آرش» تیرانداز -بهترین تیرانداز ایرانی- از کوه «ایریوخشوت» به سوی کوه «خوانوت» بینداخت... آنگاه آفریدگار اهوره مزدا بدان دمید، پس آنگاه آب و گیاه و مهر فراخ چراگاه، آن (تیر) را راهی پدید آوردند» (۵) (اوستا، دوستخواه، ۱۳۸۷: صص ۳۳۱ و ۳۳۸).

اما به جز این متن اوستایی در میان متون پهلوی، یک متن از ماجرای آرش با آوردن نام خود او یاد کرده که آن هم «ماه فروردین روز خورداد» است: «... منوچهر و آرش شیوا تیر، سرزمین از افراسیاب تورانی باز ستانند» (عریان، ۱۳۹۱: ص ۱۱۸).

اما برخی متون پهلوی دیگر که از این ماجرا یاد کرده اند، داستان تیراندازی آرش را با شخصیت زو در آمیخته اند و گاه به نقش آرش در پرتاب تیر به زو پسر تهماسب نسبت داده شده است. در یکی از متون پهلوی دیگری (۶) که اشاره به این ماجرا کرده نیز، افراسیاب دلیل نیامدن باران را جويا می‌شود و زو پاسخ می‌دهد که دلیل این خشکسالی همین پیمان شکنی افراسیاب در جنگ است و زو با پرتاب تیر مرز را آنجا که باید باشد مشخص می‌کند و افراسیاب تا روز باد سپاه خود را به توران باز می‌گرداند و در آن روز، بارانی بسیار می‌بارد و از رسم جشن تیرگان و البته از بندی که در ایران زمین در تیر روز به دست می‌بندند و در روز باد آن را باز کرده به دریا می‌اندازند نیز یاد می‌کند (اکبری مفاخر، ۱۳۹۰، صص ۲۵-۲۳).

این ماجرا را که یا در زمان شاهی منوچهر یا زو پور تهماسب رخ داده ثعالبی در شاهنامه خود به تفصیل آورده است (ثعالبی، ۱۳۶۸: صص ۹۱-۸۹) برخی دیگر مانند بیرونی و گردیزی (گردیزی، ۱۳۶۳: صص ۵۱۸ و ۵۲۶) نیز این داستان را روایت کرده اند. بیرونی این گونه روایت می‌کند که: «سپندارمز بر منوچهر حاضر



م. او ۲۹» به بستن آن اشاره شده. این دستبند که از هفت نخ ابریشمی هفت رنگ به رنگ رنگین کمان (به یاد کمان آرش و به یاد آمدن باران) به هم بافته می‌شود را به یاد فداکاری و جان سپاری آرش، در روز اصلی جشن (تیر روز) به دست می‌بندند و در باد روز (به یاد تیر آرش که به باد سپرده شد تا در مرز ایران و توران بنشیند) آن را به باد می‌دهند. گویی در اسطوره مردمی آن تیر پس از ده روز سفر به یاری باد از تبرستان تا تخارستان بر آن درخت گردو می‌نشیند (رضی، ۱۳۸۰: ص ۶۶۴).

امروزه هنوز زرتشتیان جشن تیرگان را با شکوه و شادمانی بر پا می‌دارند، همه تن و صورت خود را شستشو می‌دهند و پوشاک نو به تن می‌کنند و به سر خوشی و شادی و آب پاشی می‌پردازند. در کرمان و بهم به آن تیرو جشن می‌گویند و در باد روز هنگام به باد دادن تیروباد این سرود را می‌خوانند:

تیر برو باد بیا
غم برو شادی بیا
محنت برو روزی بیا
خوشه مرواری بیا
(نیکنام، ۱۳۹۰: صص ۸۷-۸۶)



در این روز مانند جشن‌های دیگر ایرانی هنگامی که دور هم جمع می‌شدند و از شادی و خوشبختی با یکدیگر می‌گفتند، فال هم می‌گرفتند، مانند فال مخصوص این جشن یعنی فال کوزه که زرتشتیان به آن «چک ودوله» می‌گفتند یا فال حافظ در میان افتری‌ها (همان: صص ۸۸-۸۷؛ رضی، ۱۳۸۰: صص ۶۶۴-۶۶۵).

پانویس:

- ۱- نک: خرده اوستا، برساد
- ۲- (یشت‌ها)، تیر یشت، کرده ششم، بند ۳۳
- ۳- مجازاً از این نام استفاده کرده ایم نام اصلی کوه در اوستا «ایریوخشوت» و به گفته بیرونی و گردیزی کوه «رویوان»
- ۴- به گفته بیرونی و گردیزی در کوهی میان فرغانه و تخارستان
- ۵- (یشت‌ها)، تیر یشت، کرده چهارم، بند ۶ و ۷؛ نیز نک: کرده نهم، بند ۳۷ و ۳۸
- ۶- دستنویس م. او ۲۹

یا در پاسخ خسرو به شیرویه که به مسافت طولانی پرتاب تیر آرش اشاره دارد:

چو آرش که بردی به فرسنگ تیر
چو پیروزگر قارن شیرگیر!
(همان: ص ۳۵۰)

هم چنین یک سرود به زبان گورانی از داستان آرش از قرن هشتم ه. در دست است که از پیر کاظم کنگاوری:

...آو کوی آرشان، آو کوی آرشان
بارگه شام وستین آو کوی آرشان

شام منوچهر بی، چاور رورشان
میرد کمانگیر، و گرد دا نشان

گرد و دو دستش، تیر و ترکشان
آما و هربرز، سر کوی سرکشان

تیری وست نه زی، بی و مرزشان
گیانش پی ایران برشی و خشان

آوسا و فرمان، خواجای خواجکان
وراستن جشنی، و نام تیریگان..
(اکبری مفاخر، بهار ۱۳۹۰: ص ۴۵)

به جز آن آیین شادی و آب پاشی که به آن اشاره شد، یکی دیگر از رسوم جشن تیرگان بستن دستبند «تیر و باد» به دست یا لباس است که بی گمان همان بندی است که در متن پهلوی «دستنویس



بن‌مایه نگاره: امرداد



کتابنامه:

- اکبری مفاخر، آرش (۱۳۹۰). «آرش و جشن تیرگان». فردوسی پژوهی (مجموعه مقالات گردآورده یاسر موحدی فر). چاپ اول. تهران: خانه کتاب. صص ۲۸-۱۷.
- اکبری مفاخر، آرش (بهار ۱۳۹۰). «در گوی آرشان...». مجله مطالعات ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. ش ۱۹. صص ۶۲-۴۳.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۹). آثارالباقیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیر کبیر.
- بیضایی، بهرام (۱۳۷۳). آرش. تهران: نیلوفر.
- ثعالی، عبدالملک بن اسماعیل (۱۳۶۸). تاریخ ثعالی پاره نخست. ترجمه محمد فضائلی. تهران: نقره.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۷). اوستا کهن ترین سرود های ایرانیان. تهران: مروارید.
- رضی، هاشم (۱۳۸۰). گاهشماری و جشن های ایران باستان. تهران: بهجت.
- عربان، سعید (۱۳۹۱). متن های پهلوی گردآورده جامسب آسانا. تهران: علمی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی. با تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- نیکنام، کورش (۱۳۹۰). از نوروز تا نوروز. تهران: فروهر.
- هینلز، جان (۱۳۸۷). شناخت اساطیر ایران. ترجمه زاله آموزگار، احمد تفضلی. تهران: نشر چشمه.

به اینکه آثار متعددی از تاسیسات تاریخی در محوطه و اطراف این شهر دیده می شود، گفت: در این خصوص می توان به وجود دیوارهای قلعه و راه های دسترسی و پلکان سنگی و سازه های نگهبانی و انبار آذوقه و پناهگاه در کوه های اطراف این شهر اشاره کرد.

مهاجر با اشاره به اینکه نه تنها شهر دارابگرد بلکه دیوار گلی آن قابلیت ثبت در فهرست جهانی را دارد، اظهار داشت: طبق برنامه ریزی های به عمل آمده، در تلاشیم تا دیوار اطراف این شهر هخامنشی که طولش به شش کیلومتر می رسد را در کتاب رکوردهای گینس به ثبت برسانیم.

به نظر می رسد پشت این دیوار خندقی بزرگ برای حفاظت بیشتر از شهر ایجاد شده بود که دسترسی به شهر را در مواقع خطر بسیار مشکل می کرده است. عمق این خندق بیش از ۱۰ متر و عرض آن حدود ۵۰ متر بوده که این منطقه نیز دچار فرسایش شده است. این خندق پیوسته مملو از آب بوده و به گفته مورخین، در این خندق گیاهانی وجود داشته که به دور پای افرادی که وارد آن می شدند می پیچیده و مانع از شناکردن آنها می شده و البته آب مورد نیاز خندق نیز از رودخانه های اطراف تامین می شده است.

خبرهاک فرهنگی

تلاش برای ثبت طولانی ترین دیوار گلی ۲۵۰۰ ساله در گینس

دیوار گلی شهر دارابگرد به عنوان طولانی ترین و عریض ترین دیوار ۲۵۰۰ ساله دنیا هنوز در فهرست آثار جهانی قرار ندارد و آن طور که کارشناسان می گویند این شهر نه تنها قابلیت ثبت در فهرست یونسکو را دارد بلکه برای ثبت این دیوار در کتاب رکوردهای گینس نیز پیگیری هایی در دست انجام است.

رئیس انجمن دوستداران میراث فرهنگی داراب در این رابطه به خبرنگار مهر گفت: با اینکه شهر دارابگرد عناوینی چون نخستین شهر مدور فلات ایران و طولانی ترین دیوار گلی دو هزار و ۵۰۰ ساله دنیا را یدک می کشد اما هنوز در ابعاد بین المللی و حتی ملی معرفی نشده است.

محمدباقر مهاجر ادامه داد: راه دسترسی به این شهر باستانی فارس به نسبت دیگر شهرهای تاریخی کشور بسیار آسان است و می توان

مسیر گردشگری هم برای آن تعریف کرد، اما هنوز این اثر تاریخی در بسته های سفر گردشگران داخلی و خارجی جای ندارد.

رئیس انجمن دوستداران میراث فرهنگی داراب با اشاره

در مراسم افتتاح بخش دوره اسلامی موزه ملی بیان شد:

جهانگیری: نباید به آثار تاریخی به عنوان اشیاء مرده

در موزه ها نگاه کنیم

به گزارش خبرنگار مهر، اسحاق جهانگیری، معاون اول رئیس جمهور با وجود کسالت به مراسم افتتاح موزه دوران اسلامی رفت و این موزه را پس از ۹ سال افتتاح کرد.

وی در این برنامه که ظهر هفتم شهریور ماه برگزار شد، گفت: گسترش موزه ها یکی از ظرفیت های اصلی کشور است. موزه فقط مرکزی برای نشان دادن اشیاء تاریخی نیست بلکه مرکزی است که حیات فرهنگی در آن جریان دارد و گذشته به زبان می آید و با ما سخن می گوید. هر ملتی که از گذشته خود شناخت دقیقی داشته باشد می تواند آینده سرفرازی را بسازد.

معاون اول رئیس جمهور افزود: به دلیل علاقه شخصی و مسئولیتم فکر می کنم توسعه ایران درست است که به منابع فیزیکی و مادی نیاز





بیش از ۲۰۰ اثر تاریخی ایران در انتظار ثبت جهانی



بن مایه نگاره: ایسنا
حمیدرضا دستجردی

معاون میراث فرهنگی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور گفت: به دنبال توسعه ثبت‌های زنجیره‌ای هستیم و در این خصوص خانه‌های ایرانی و حمام‌های ایرانی از اولویت‌های ما برای ثبت جهانی هستند.

محمدحسن طالبیان در گفت‌وگو با خبرنگار ایسنا - منطقه مرکزی، افزود: تخت جمشید، میدان نقش جهان و چغازنبیل از اولین آثار باستانی و تاریخی ایران هستند که در فهرست جهانی ثبت شده‌اند و آخرین آنها نیز محوطه تاریخی «شوش» و منظر فرهنگی «میمند» است و آثاری نظیر سه کلیسای آرامنه و باغ ایران در قالب یک شماره، رنگ جهانی به خود گرفته‌اند.

وی با بیان اینکه با ثبت زنجیره‌ای به جای یک خانه یا یک حمام، ۱۰ یا ۲۰ خانه یا حمام معرفی و ثبت جهانی می‌شود، گفت: ثبت زنجیره‌ای در خصوص باغ، کلیسا و اماکن مشابه تاریخی منحصر به فرد به همین منوال است.

طالبیان به مزیت‌های ثبت آثار در فهرست میراث جهانی اشاره کرد و افزود: وقتی اثری به عنوان میراث جهانی ثبت می‌شود، از ابعاد گوناگون حفاظتی مورد حمایت سازمان‌های بین‌المللی بویژه یونسکو قرار خواهد گرفت.

وی منحصر به فرد بودن آثار برای جامعه بشری را شرط اصلی برای ثبت جهانی دانست و افزود: ثبت آثار در فهرست جهانی تابع مقررات و معیارهای بسیار دقیقی است که با نظر ارزیاب‌ها و کارشناسان خبره انجام می‌گیرد و ملاک‌های لازم یونسکو در ثبت آن‌ها لحاظ می‌شود.

وی بیان کرد: در حال حاضر ۱۱ قنات تاریخی کشور از نامزدهای اصلی کشورمان برای ثبت در فهرست میراث جهانی یونسکو هستند که یکی از این قنات‌ها، قنات ابراهیم‌آباد اراک است.

او با تأکید بر لزوم پرستاری از قنات در روزگاری که با مشکل کم آبی مواجه هستیم، تصریح کرد: در مرمت قنات‌ها به دنبال موضوعات اقتصادی و کسب درآمد نیستیم، بلکه اقتصاد فرهنگی آن‌ها برای ما مهم است از این رو ضمن نگاه ویژه به قنات از بعد اقتصاد فرهنگی شرایط لازم را برای ثبت جهانی این میراث ماندگار فراهم خواهیم کرد.

طالبیان با بیان اینکه میراث فرهنگی پیش‌قراول توسعه کشور است، گفت: کارها و اقدامات کارشناسی اولیه برای ثبت این قنات‌ها به پایان رسیده است و هم اکنون در مرحله کارشناسی نهایی قرار دارد.

دارد ولی شرط کافی حتما سرمایه‌های معنوی است. ظرفیت‌های فرهنگی است که در اختیار ما قرار می‌گیرد به همین دلیل باید به صورت جدی به میراث فرهنگی توجه کرد و به اشیاء تاریخی به عنوان اشیاء مرده ای که فقط آنها را در گوشه ای از موزه‌ها می‌بینیم نگاه نکنیم.

جهانگیری اضافه کرد: گاهی باید تاسف خورد به اینکه غارت‌های بزرگی در آثار تاریخی ایران انجام شده است و یا اینکه این بخش از فرهنگ ایران به خوبی حفاظت نشد. سوءمدیریت در بخشی از آن حاکم بود. در این دولت تلاش شد بخش وسیعی از میراث فرهنگی که از ایران خارج شده بود، برگشت داده شود و برخی از آثار در سطح جهانی به ثبت می‌رسد. وظیفه جدی ما حفاظت از این میراث فرهنگی است و اینکه اجازه ندهیم با اتفاقات منفی تبدیل به فاجعه‌های بزرگ شود. طوری که اکنون در کشورهای دیگر شاهد به تاراج رفتن و تخریب میراث فرهنگی هستیم. معاون اول رئیس‌جمهور عنوان کرد: خوشحالم که موزه دوران اسلامی گشایش می‌یابد و موزه پیش از تاریخ نیز افتتاح می‌شود. دوران اسلامی ما، دوران فرهنگ و تمدن و دوران گفتگوی زنده است. نباید دوران قبل و بعد از اسلام را فراموش کرد. باید از همه آنها به عنوان دوران افتخار یاد کرده و آثارش را به نمایش بگذاریم و افتخار کنیم که ملت متمدنی هستیم و می‌خواستیم با تکیه بر گذشته، آینده خوبی برای ملت ایران بسازیم و نقش واقعی خود را ایفا کنیم.



بن مایه نگاره: مهر
حسین رزاقی نژاد



جهان ایرانی

ناحیه فرهنگ و تمدن ایران زمین نقش مهمی در پیشرفت تمدنی جهان داشته است. در شکل گیری این ناحیه مردمان بخش های گوناگون این ناحیه فرهنگی نقش داشته اند و طی تجربیات مشترک دستاوردهای نیکی را عرضه کردند. برای این بخش از عنوان «جهان ایرانی» استفاده کردیم تا مفهوم فرهنگی آن رساتر باشد. می دانیم واژه «ایران» به مرور دارای یک مفهوم سیاسی هم شده و وقتی می گوییم یک منطقه بخشی از ایران بوده است، این ابهام و این سوال پیش می آید که از نظر سیاسی بخشی از ایران بوده است یا از نظر فرهنگی؟! اما وقتی بگوییم یک منطقه بخشی از جهان ایرانی بوده است، اشاره به دستاوردهای فرهنگی و تمدنی دارد.



زنان جنگجوی ایرانی در نقاشی‌های باستانی

مجید خالقیان

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ

نگاهی کوتاه به تصویر زنان در دیوارنگارهای سغد باستان



(۱۹۸-). نام رستم در متون سغدی هم آمده و آنچه در این متون جالب می‌نماید این است که نام رستم آوای زبان‌های ایرانی غربی را دارد و بیشتر شبیه به پارسی میانه و پارتی است تا سغدی! این نشان می‌دهد که احتمالاً سغدیان داستان را از دیگر مردمان ایرانی شاید اشکانیان وام گرفته‌اند (قریب، ۱۳۸۶: ۱۸۱) و مناطق گوناگون جهان ایرانی

در طول تاریخ با زنان و بانوان نامدار در نقاط گوناگون جهان ایرانی روبرو می‌شویم. همانند آتوسا، یوتاب، آرتادخت، گردیه، پوران دخت و... به طوری که گاه داستان‌های دلکش از هوش و درایت زنان در حکایات ایرانی آمده است. در این میان داستان‌هایی از دلاوری و جنگجویی زنان ایرانی هم به یادگار مانده است که از مشهورترین آنها می‌توان به داستان گردآفرید در شاهنامه اشاره کرد.

تبادلات فرهنگی درخوری داشته‌اند.

زنان در دیوارنگاری‌های سغدی نقش بسیار پر رنگی ایفا می‌کنند و حضور فعالی در صحنه‌های بزم و رزم دارند، گاه دوشادوش مردان در حرکت هستند (تصویر ۱) و گاهی با مردان در حال نبرد می‌باشند. ایزدبانوان زیادی در نقاشی‌های سغدی دیده می‌شوند و البته نوازندگان زن همانند هنر ساسانی در نقاشی‌های سغدی هم جلوه گر هستند. این حضور فعال زنان در نقاشی‌های سغدی بسیار مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است.

در نقاشی‌های سغدی صحنه‌هایی که از زنان جنگجو تصویر شده است که جالب توجه می‌نمایند. در یکی از نقاشی‌ها که مقیاس نسبتاً بزرگی دارد، صحنه جنگ تن به تن بین زن جوانی که زره به تن دارد و مردی جنگجو نشان داده شده است (بلنیتسکی، ۱۳۹۰: ۱۰۰). صحنه دیگر شبیه به آن هم وجود دارد که زن جنگجو تنهایی با شمشیر آخته ترسیم شده است (Azarpay, 1981: p.115) (تصویر ۲).

اما مشهورترین نقاشی‌ها تصور گروهی زنان جنگجوی دلاور است که در حال نبرد با جنگجویان مرد هستند. گرچه بخشی‌هایی

اما شاید کمتر درباره دیوارنگاری‌های باستانی سغد و نگاره زنان در این دیوارنگاری‌ها شنیده باشیم. سغد باستان یکی از مناطق ایرانی نشین فرارود بوده و همواره فرهنگ ایرانی در آن منطقه از جایگاه قابل توجه برخوردار بوده است؛ از بخش‌های مهم این منطقه می‌توان به سمرقند و بخارا اشاره کرد که بعد از اسلام پایگاه مهمی برای فرهنگ ایرانی شد. زبان سغدی که از زبان‌های ایرانی شاخه شمال شرقی است، نقش مهمی در جهان باستان داشته و در فرارود به عنوان زبان میانگان (میانجی) مطرح بوده است (نک: زرشناس، ۱۳۸۳). از دستاوردهای مهم هنری سغد می‌توان به دیوارنگاری‌ها و نقاشی‌ها اشاره کرد که علاوه بر اهمیت هنری، درباره فرهنگ مردمان سغد حرف‌های زیادی برای گفتن دارند این نقاشی‌ها زمینه‌ای شدند برای نگارگری ایرانی در دوران پس از اسلام.



تصویر ۱: پنچکت، سواران جنگجوی زن و مرد (بلنیتسکی، ۱۳۹۰: ص ۳۶)

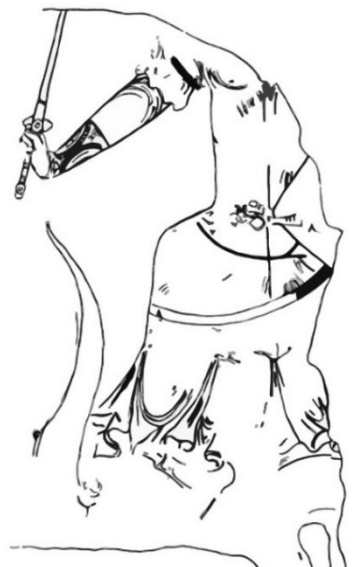
در این دیوارنگاری‌ها بسیاری از شخصیت‌های داستان‌های ایرانی همانند رستم دیده می‌شوند (نک: بلنیتسکی، ۱۳۹۰: ۱۶۰؛ خالقیان، ۱۳۹۴؛ همچنین برای دانش بیشتر درباره رستم در متون سغدی نک: قریب، ۱۳۸۶: ۱۶۵)



بن مایه‌ها و یاری‌نامه‌ها:

- بلنیتسکی، الکساندر (۱۳۹۰). هنر تاریخی پنجکنت. ترجمه عباس‌علی عزتی، تهران: موسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری متن.
- خالقیان، مجید (۲۰ تیر ۱۳۹۴). «رستم در آثار باستانی چین». پایگاه خردگان. نشانه رایاتاری: kheradgan.ir/?p=۹۳۶۵.
- زرشناس، زهره (بهار ۱۳۸۳). «زبان سغدی در یک نگاه». نامه پارسی. س ۹، ش ۱. صص ۲۶-۵.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۸۶). مطالعات سغدی. به کوشش محمد شکر فومشی، تهران: طهوری.
- Azarpay, Guitty (1981). *Sogdian Painting: The Pictorial Epic in Oriental Art*. With contributions by A.M. Belenitskii, B. I. Marshak, and Mark J. Dresden. London: University of California Press.

از این صحنه از بین رفته است اما مشخص است که در میان جنگجویان بر زمین افتاده - کشته یا زخمی - جنگجویان زن را هم در ردیف مردان وجود دارند که موهای بافته بلندشان از زیر کلاهخود بیرون زده است. نکته جالب توجه اینکه در بخشی از این نقاشی‌ها زنی جنگجو را روی فرش نقش دار (چیزی شبیه به برانکارد) حمل می‌کنند. لکه قرمز پخش شده روی سینه اش



تصویر ۲: پنجکنت، زنی جنگجو با شمشیر آخته (Azarpay, 1981: p.107)

نشان می‌دهد که زخمی است (تصویر ۳). به طور کلی می‌توان حدس زد که این صحنه نبرد میان جنگجویان زن و جنگجویان مرد را نشان می‌دهد (بلنیتسکی، ۱۳۹۰: ۱۰۵). زنان همچون گردآفرید با دلاوری تمام به جنگ مردان رفته اند، اما در نهایت مردان توفیق بیشتری در این جنگ به دست آورده اند که یادآور داستان گردآفرید و سهراب است.

در شاهنامه فردوسی درباره گردآفرید اینچنین آمده‌است:

زنی بود بر سان گرد سوار
همیشه به جنگ اندرون نامدار

کجا نام او بود گردآفرید
که چون او به جنگ اندرون کس ندید



تصویر ۳: پنجکنت، حمل زن جنگجوی شکست خورده (بلنیتسکی، ۱۳۹۰: ص ۷۲)

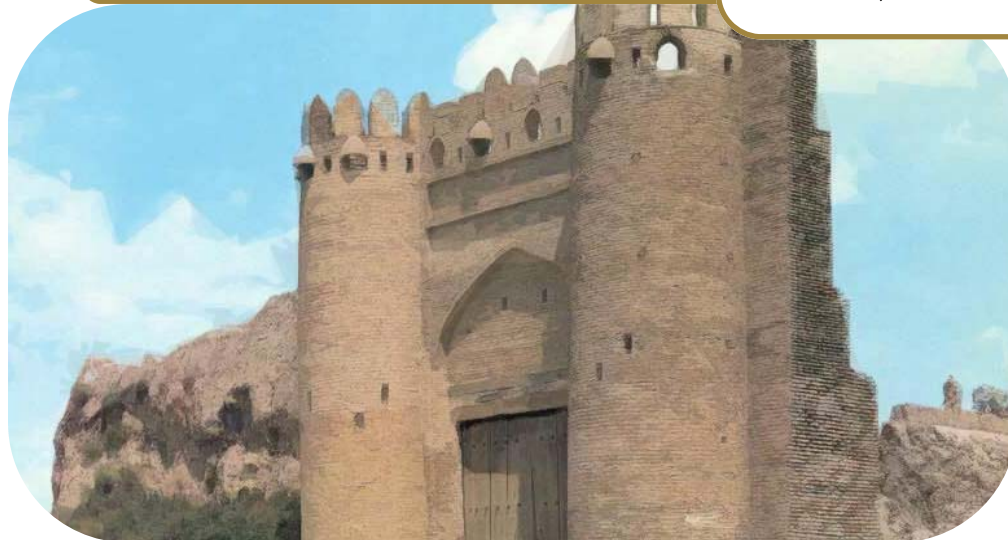


شهر-اسطوره بخارا

بخارا يك شهر نمادين در فرهنگ ایرانی

بهر روز پویا

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ*



سغد یا گسترده تر از آن، فرارودان، یکی از پایگاه‌های نخستین تیره‌های هند و ایرانی و از هسته‌های شکل‌گیری و تکوین فرهنگ ایران باستان بوده، و در زمان اشکانی و ساسانی به جهت درگیری‌های موجود میان شاهنشاهی ایران با اقوام شرقی، بستر شکل‌گیری و تکوین حماسه‌های ملی ایران بوده است؛ لذا مسلمانان شرقی ایران به عنوان مناطقی که پر

تکرار ترین فضاها در اوستا هستند و همچنین بستر داستان‌های حماسی پهلوانان ایران، جایگاهشان در آذهنان نخبه‌های فرهنگی و سیاسی و مردم ایران باستان بسیار برجسته بوده است.

پس از اسلام نیز، سمرقند و بخارا به عنوان دو کلانشهر در علم و فرهنگ و اقتصاد جایگاه خود را باز می‌یابند، طوری که سمرقند را یکی از جنات اربعه عالم می‌نامیدند و بخارا را به عنوان یک شهر نمادین در فرهنگ و اقتصاد با القاب مبالغه آمیز خطاب می‌کردند.

هدف این نوشتار کوتاه آن نیست تا به واقعیت بخارا به مثابه یک شهر نگاه کند و تاریخ و ساختار و نهادهای آن را بررسی کند، چنان که موضوع مطالعه پژوهشگران تاریخ اجتماعی و جغرافیای تاریخی هست؛ بلکه به بخارا به مثابه یک تصویر، ایده و نماد پرداخته شده است. به سخن دیگر

بر آن هستم تا تبیین کنم چگونه و چرا بخارا تبدیل

به یک شهر-اسطوره شد؟ این شهر-اسطوره چه زیربناهای سیاسی و فرهنگی داشته است؟ و در مناسبات قدرت چه نقشی ایفا کرده است؟

تا جایی که می‌دانم در ایران تا کنون کسی به این مساله نپرداخته است؛ چنان که روش‌های نو و نگاه‌های نو عمدتاً جایگاهی در تاریخ نگاری ایران نداشته و ندارد. لذا من حتی در حوزه مبانی نظری این بررسی هم با محدودیت منبع مواجه بودم و از آنجایی که مفهومی جغرافیایی-فرهنگی نبود تا دربرگیرنده منظور من باشد، اصطلاح «شهر-اسطوره» را پیشنهاد کردم.

پس پیش از هر چیز لازم است ضمن تعریف این مفهوم، به کوتاهی مرز این مفهوم را با دو اصطلاح دیگر مشخص کنم، یعنی اسطوره و آرمانشهر.

پرواضح است که مفهومی که من اینجا از اسطوره مد نظر دارم در معنای ساختاری آن است، چنان که کاسیرر، رولان بارت و کمپل نیز تا حدودی به همین ترتیب از اسطوره برای مناسبات مدرن استفاده کرده اند؛ یعنی «بیان نمادین و استعاری و درعین حال تجربیدی و انتزاعی از الگوها و مناسبت‌ها». این تعریف از اسطوره با تعریف امثال فریزر و تایلور و... که از اسطوره به عنوان «دستگاه فکری انسان‌های پیش از عصر علم و فلسفه، برای توضیح جهان به شکل یک روایت قدسی و مینوی از آغاز و انجام آن که جایگاه انسان را نیز مشخص می‌کند و با بی‌زمانی، جاندارپنداری، نمادپردازی، آیین‌گرایی و تقدس‌گرایی توأم است»، در نظر می‌گیرند، تفاوت دارد.

همچنین اصلاح شهر-اسطوره با آرمانشهر به معنی «سرزمینی آرمانی و خیالی که منعکس‌کننده آرزوهای بشر (به طور کل) و جامعه و شخص

پدیدآور آن (به طور جزء) می‌باشد» چنان که امثال افلاطون، توماس مور، سنت‌آگوستین، فرانسیس بیکن، کامپانلا، اتین کابه در آن حوزه به آفرینش ادبی دست زده اند، و در اساطیر ایرانی نیز می‌توان به آرمانشهرهای اساطیری چون ورجمکرد و گنگ‌دژ اشاره کرد، تفاوت دارد. شهر-اسطوره مورد نظر من نه آرمانی است و نه خیالی؛ اسطوره ای است که از یک شهر واقعی (بخارا، بغداد، رم، آتن، پاریس، لندن، نیویورک، مسکو و...) ساخته و پرداخته شده

پس از اسلام نیز، سمرقند و بخارا به عنوان دو کلانشهر در علم و فرهنگ و اقتصاد جایگاه خود را باز می‌یابند، طوری که سمرقند را یکی از جنات اربعه عالم می‌نامیدند و بخارا را به عنوان یک شهر نمادین در فرهنگ و اقتصاد با القاب مبالغه آمیز خطاب می‌کردند.

است، شهرهایی که تبدیل به شهر-اسطوره می‌شوند عمدتاً «مرکزیت قدرت» دارند و به تعبیر ژئوپلیتیکی «منطقه هسته ای» محسوب می‌شوند. همچنین آرمانی هم نیست، گرچه ممکن است متون هنری از



مکان‌ها در نتیجه چگونگی تصویر شدن دارای شخصیت، شهرت و ماجرا می‌شوند و سپس به دانشی که از تصویر آنها وجود دارد واکنش نشان می‌دهند... در سطحی پیچیده تر فرآیندی انعکاسی می‌تواند وجود داشته باشد، فرایندی که به وسیله آن مکان و تصویر آنها با هم ترکیب می‌شوند، [برای مثال] می‌توان به ساختار پاریس به عنوان مکانی تقریباً

شهر-اسطوره مورد نظر من نه آرمانی است و نه خیالی؛ اسطوره ای است که از یک شهر واقعی (بخارا، بغداد، رم، آتن، پاریس، لندن، نیویورک، مسکو و...) ساخته و پرداخته شده است.

جهانی برای عشق [، هنر و روشنفکری] به وسیله فیلم، رمان و مخصوصاً آهنگ فکر کرد (همان: ص ۲۰۶-۲۰۵).

خانم پاملا شومر اسمیت در فصل ۱۵ این کتاب به شهر-اسطوره پاریس می‌پردازد و علت تصویر اساطیری پاریس را ریشه‌یابی می‌کند، به طور خلاصه نظر وی در مورد اینکه چگونه پاریس تبدیل به یک شهر-اسطوره شده است را می‌توان چنین جمع بندی کرد:

- اتفاقات تاریخی شکوهمند در این شهر از جمله انقلاب‌های فرانسه که موج آن و آرمان‌هایش کم کم اروپا را فراگرفت

- مرکزیت پاریس در علم، فرهنگ، هنر و روشنفکری در دوره ای

- مطرح بودن پاریس به عنوان مکانی برای پناهندگان نخبه کشورهای

دیگر

- نقش سیاسی آن در اروپا و جهان به طوری که بسیاری از کنفرانس‌های تاریخی و قراردادهای مهم در این شهر منعقد شده است

- از همه مهمتر این که مردم و نخبه‌های فرهنگی و سیاسی فرانسه همواره ادعای این میراث را داشته اند و همواره این ادعا را در رمان‌ها و

فیلم‌ها و دیگر متن‌های ارتباطی حفظ و بازنمایی کرده اند

- به طور جزئی تر نیز می‌توان به مواردی اشاره کرد همچون جریان داشتن زندگی و رونق فضاهای عمومی، سمبل گرایی در شهر که عمدتاً نوستالوژی‌های تاریخی یا آرمانی درونمایه آنهاست، نوگرایی و مطرح شدن به عنوان پایتخت مد، زیباسازی شهر از سنگفرش تا فضای سبز و نورپردازی و...

حال اگر با این چارچوب نظری به بخارای قرون وسطی بپردازیم، می‌توان تا حدودی پرده از چگونگی و چرایی تبدیل آن به یک شهر-اسطوره برداشت.

اتفاقات تاریخی

چنین بر می‌آید که بخارا تا پیش از اسلام یک دهکده سغدی با مذهب غالب بودایی بوده است، که حاکم محلی آن (بخارا خدات، کی) در محدوده خود نیز دارای یک قدرت محلی بوده، نام بخارا در هیچ یک از کتیبه‌های ایران باستان یا متون زرتشتی نیامده، با این حال گویا به هنگام فتوحات اعراب، شهر بخارا مهمترین شهر

آنها چنین تصویری نیز ارائه دهند. آرمانشهرها عمدتاً بر سرزمین‌هایی خیالی اطلاق می‌شود که عدالت، آزادی و آرامش و نشاط از مولفه‌های آن است، اما شهر-اسطوره‌ها عمدتاً می‌کوشند یک «شکوه و زیبایی» را منعکس کنند و در مورد رونق و جریان زندگی و صور تمدن و فرهنگ در آن شهر تصویرسازی می‌کنند.

شهر-اسطوره‌ها باید دستکم در یک زمینه، «منطقه هسته ای» محسوب شوند. مناطق هسته ای به بخش‌هایی از سرزمین یک دولت اطلاق می‌شود که به دلیل سلطه سیاسی، احساسات شدید ملی گرایانه یا نقش رهبری اقتصادی، بر سایر مناطق برتری داشته باشند.

با این تعاریف، مناطق هسته ای را می‌توان به پنج گروه تقسیم کرد:

۱. هر کجا که حدود و مرزهای دولت، همزمان با توسعه نظارت سیاسی، از یک کانون گسترش یافته و این کانون در تحولات تاریخی و فراز و نشیب‌های آن دولت نقش اساسی بر عهده داشته است، با مناطق هسته‌ای تاریخی یا جوانه ای روبرو هستیم؛ مانند حوزه پاریس در فرانسه و منطقه مسکویت در روسیه.

۲. هر گاه تمرکز احساسات ملی گرایانه، سنت‌ها و علائم ملی در یک منطقه مشاهده شود، با هسته ملی روبرو خواهیم بود. تقریباً همیشه چنین منطقه‌ای، شهر پایتخت را که جلوه عملی فرهنگ ملی است نیز در بر دارد؛ حوزه شهری بوداپست، بهترین نمونه برای این قبیل هسته‌های ملی است.

۳. نقش رهبری اقتصادی...

۴. نقش رهبری تاریخی، فرهنگی در گرایش‌های استقلال طلب...

۵. هسته‌های تاریخی و متروکه... (میرحیدر، ۱۳۷۷: ص ۱۴۰-۱۳۹)

حال می‌توان نقش این مناطق هسته ای را در شکل‌دهی یک تصویر اسطوره ای از خودشان مورد توجه قرار داد، به عبارتی می‌توان گفت اگر مناطق هسته ای

مرکز عینی اقتدار یک کشور محسوب می‌شوند، شهر-اسطوره‌ها مظهر ذهنی آن محسوب می‌شوند و کارکرد هویتی برجسته ای برای مردمان آن کشور دارند. [در نگاه فوکو به رابطه قدرت و دانش] ما با قدرت به معنای سمبولیک سر و کار داریم، اما سمبل‌ها هنگامی که رمزگشایی می‌شوند معنای خاصی پیدا می‌کنند... معنا در طول زمان و مکان ثابت باقی نمی‌ماند... یک کار مهم برای یک جغرافیادان فرهنگی این است که نشان دهد، چگونه رویه‌های گفتمانی مربوط به فضا و مکان در برابر ساختارهای قدرت مقاومت کرده و یا آنها را تقویت می‌کنند؛ در تجزیه و تحلیل متون است که گفتمان‌های خاص قابل تشخیص هستند و قدرتشان آشکار می‌شود (اسمیت، ۱۳۹۱: ص ۲۰۱).



واحه بود (فرای، ۱۳۸۴: ص ۳۱)

همانگونه که بارتولد تاکید می‌کند: بخارا بر خلاف بسیاری از شهرهای این منطقه، همواره در همین جای کنونی بوده و بر اثر گذشت زمان، مکانش تغییر نیافته است (بارتولد: ص ۲۴۰)، لذا می‌توان گفت بخارای پس از اسلام، در همان جایگاه باستانی‌ش تداوم تمدنی داشته است؛ گرچه گویا مرکزیت شهر از ماخ به نومجکت منتقل می‌شود.

تغییر و تحولات و رشد بخارای پس از اسلام را باید در چند رویداد کلی جستجو کرد، که البته موضوع این جستار نیست و بسیار کوتاه به آن پرداخته می‌شود. امکان زراعت و معادن غنی، مهاجرت مردمانی از مناطقی غربی ایرانشهر (به ویژه پارس) به این مناطق در پی سلطه اعراب، رونق بیش از پیش راه ابریشم و تجارت که بخارا به عنوان یک شهر تجاری

مهم در این میان نقش ایفا می‌کرد، مرز استراتژیک فرارودان با «دارالکفر»، نقشی که خراسان در سقوط امویان ایفا کرد و پس از آن شکل‌گیری هسته‌های مقاومت، قیام‌ها و نهضت‌های استقلال‌طلب ایرانی و نخستین کانون‌های مستقل ایرانی در سده‌های نخستین اسلامی به ویژه در نیشابور، مرو و بخارا؛ اینها همه موجب شد تا به قول اشپولر، خراسان (از جمله فرارودان) تبدیل شود به «مرکز واقعی سیاسی و فرهنگی مردم ایران در سده‌های نخستین اسلامی» (اشپولر، ۱۳۹۱: ص ۷۲).

با توجه به تاریخ بخارای نرشخی، تاریخ طبری، فتوح البلدان و منابع دیگر، ما در مورد روند فتوحات اسلامی در بخارا داده‌های بیشتری نسبت به خیلی از مناطق دیگر داریم. از منابع بر می‌آید که نخستین برخورد سپاهیان اسلام و شهر بخارا در سال ۵۴ هجری به فرماندهی عبیدالله بن زیاد بود که خاتون بخارا را شکست داد، از بخارا غنائم زیادی به دست آورد (از جمله چهار هزار برده ای که از بیکند گرفت) و آن را تابع و خراج گذار خلافت کرد. اما بخارا مثل بسیاری دیگر از نقاط ایران (استخر، گرگان و...) چند بار شورش کرد و تابعیت را نپذیرفت. سرانجام قتیبه بن مسلم که از سال ۸۶ ه به فرمان حجاج بن عبدالملک اموی، حاکم منطقه شده بود، در سال ۹۰-۸۹ ه بخارا را به صورت جدی فتح کرد و نیمی از شارسن شهر را به عرب‌ها اختصاص داد که در خانه‌های سابق مردم بخارا سکنی گزیدند. همچنین نخستین مسجد را در سال ۹۳ هجری در کهنه‌تخت بخارا برپا می‌کنند و تمهیداتی برای نمازگذاری مردم در نظر می‌گیرند از پول دادن تا فتوای امکان پارس‌ی نماز خواندن.

مسلم است قبایل کوچیده به بخارا که قدرت خلافت پشت سر آنان بود و با ایدئولوژی نیز مشروع می‌شدند، چه مشکلاتی برای مردم به بار می‌آورد به طور مثال اعراب حق داشتند

هرگاه خواستند در منزل افراد رحل اقامت بیافکنند یا از آنها بیگاری بکشند؛ برای مثال در تاریخ بخارای نرشخی آمده است که یکی از اعراب به منزل شخصی در بیکند (از توابع بخارا) می‌رود و دو تن از دخترانش را با خود می‌برد، چون مرد مقاومت می‌کند و اجازه بردن دخترهایش را نمی‌دهد و آن عرب را زخمی می‌کند، فردا قتیبه بن مسلم با سپاهش به بیکند یورش آورده، تمام مردان بالغ را از دم تیغ می‌گذراند و باقی را به بردگی می‌گیرد. البته مشابه این قضایا در همه جای ایرانشهر مشهود است، اما گویا در خراسان که اعراب بیشتری ساکن شدند، جور و جنایت‌ها و بهره‌کشی‌های بیشتری صورت می‌گرفت؛ به ویژه این که سفاک‌ترین سرداران عرب مانند حجاج ثقفی و قتیبه بن مسلم و یزید بن مهلب در این منطقه فعال بودند. همه اینها منجر شد به این که خراسان در نخستین سده‌های اسلامی، همچنان کانونی برای

نقشی که خراسان در سقوط امویان ایفا کرد و پس از آن شکل‌گیری هسته‌های مقاومت، قیام‌ها و نهضت‌های استقلال‌طلب ایرانی و نخستین کانون‌های مستقل ایرانی در سده‌های نخستین اسلامی به ویژه در نیشابور، مرو و بخارا؛ اینها همه موجب شد تا به قول اشپولر، خراسان (از جمله فرارودان) تبدیل شود به «مرکز واقعی سیاسی و فرهنگی مردم ایران در سده‌های نخستین اسلامی».

جنبش‌های فکری ایرانی و قیام‌های بزرگ ضد بیگانه باشد، چنان که جنبش ابومسلم خراسانی که به نابودی بنی امیه (۱۳۲ ه.ق) نیز انجامید در این استان پا گرفت و زمینه ساز قدرت نمایی ایرانی‌ها در جامعه نوپای اسلامی شد (یوسفی، ۱۳۴۵: ص ۱۵۷-۱۵۸).

در نیمه نخست قرن دوم هجری، به جز قیام ابومسلم با قیام‌های دیگری

در خراسان مواجه هستیم از جمله به‌آفرید، سنباد، یوسف برم، شریک مهری، استادسیس، المقنع و...؛ لازم است توجه داشته باشیم که چهار عدد از این قیام‌ها کانونش بخارا بود یعنی ابومسلم، شریک مهری، یوسف برم و المقنع. [در برخی از این قیام‌ها علاوه بر جنبه‌های ملی، جنبه‌های مذهبی هم دیده می‌شد]. مطرح شدن بخارا به عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین کانون مقاومت‌های ایرانی و به عبارت ژئوپلیتیکی آن، تبدیل شدن به یک «منطقه هسته ای استقلال طلبی»، در تصویر آینده آن بسیار موثر است و به همین دلیل در جغرافیای شورش‌ها، یعنی ماورالنهر، خراسان، سیستان و طبرستان زمینه‌های مساعد برای تشکیل اولیه حکومت‌ها فراهم آمد؛ سامانیان در ماورالنهر، طاهریان در خراسان، صفاریان در سیستان و علویان در طبرستان حکومت‌هایی تشکیل دادند. در همه حال در این مرحله حکومت‌ها با مرکزیت‌های گوناگونی علیه بغداد به وجود آمدند که هر کدام نمونه کوچکی برای راهیابی به شرایط استقلال بودند (نورائی ۱۳۸۴: ص ۱۸۶).

پس همانطور که انقلاب‌های پاریس و تاثیر آن در تاریخ فرانسه، اروپا و جهان از عوامل تبدیل پاریس به یک شهر-اسطوره بود، مرکزیت بخارا برای قیام‌ها و نهضت‌های استقلال طلبانه ایرانی و مطرح شدن آن به عنوان یک «منطقه هسته ای استقلال طلبی ایرانی» نیز نقش مهمی



در این تصویر اسطوره ای از بخارا داشت.

نقش سیاسی بخارا به عنوان یک «منطقه هسته ای سیاسی»

در زمان سامانیان، بخارا به عنوان پایتخت سیاسی انتخاب می‌شود. امیر اسماعیل سامانی، نه تنها بخارا را مرکز امارت قرار داد و بناهای زیادی در شهر ایجاد کرد، بلکه در دوران او یک پادشاهی تاسیس شد که یادآور امپراتوری‌های باستانی ایران بود (فرای، ۱۳۸۴: ص ۷۰).

سامانیان به جد تلاش در راستای احیای شاهنشاهی ایران داشتند و از این جهت می‌توان این دوره را به ثمر نشسته کوشش‌های شعوبیه به شمار آورد. از دیوانسالاری و آداب درباری که از ایران باستان گرته برداری شده بود تا رساندن نسب خود به بهرام چوبین و حتی نام سامانیان، همه نماینگر این کوشش‌های سیاسی آگاهانه در راستای هویت ملی ایرانی است.

قدرت گیری سامانیان در شرق ایران‌شهر، در درجه اول یک استقلال سیاسی بود، اما این استقلال سیاسی به استقلال فرهنگی و اقتصادی نیز منجر شد. برای مثال سامانیان موفق شدند تا حدود زیادی دست خلفا را از استثمار اقتصادی مردم فرارودان کوتاه کنند. با توجه به گفته‌های تاریخ بخارا در سال ۸۸ ه بخارا می‌بایست پس از چهارمین استیلای اعراب (در زمان قتیبه بن مسلم) سالانه دویست هزار درهم به خلفا و ده هزار درهم به حکام خراسان می‌پرداختند. سال ۱۸۵ به دنبال اصلاحات پولی که «درهم غطریفی» به جریان درآمد، خراج بخارا که قبلاً کمتر از دویست هزار درهم نقره بود، می‌بایست بار سنگینی را تحمل می‌کرد، این بار در آغاز ۱۰۶۸،۵۶۷ درهم بود، که بعدتر کمتر شد. قرن سوم هجری قمری خراج بخارا در آغاز ۱۰۶۸،۵۶۶ درهم و ۵/۵ دانگ بود که بعدها کمتر شد. این خردادبه هم در عصر خلیفه الواثق بالله، خراج بخارا را ۱،۱۸۹،۲۰۰ درهم اعلام می‌کند. یعقوبی نیز در البلدان در حدود سال ۲۷۸ خراج بخارا را یک میلیون درهم می‌نویسد. باید توجه داشت عمال خلافت تا چه اندازه در دریافت این خراج سنگین جدی بودند و الزاماً نیز خراج‌ها با سکه پرداخت نمی‌شد، بسیاری نیز به شکل منسوجات و تولیدات کشاورزی،

برده و بیگاری کشیدن دریافت می‌شد. در زمان سامانیان به طور کامل خراج دادن به خلافت پایان یافت و صرفاً هدایایی تشریفاتی برای خلافت فرستاده می‌شد (اشپولر، ۱۳۹۱: ص ۳۴۹؛ فرای، ۱۳۸۷: ص ۱۲۳).

مرکزیت قدرت بخارا برای بیش از یک قرن با اقتدار ایرانی در آسیای مرکزی توأم بود، فرای در مورد تصویری که از سامانیان باقی ماند می‌نویسد: مردم ناحیه سخت بزرگشان می‌داشتند، و دولتهایی که در دوره‌های بعد بر سریر قدرت بودند جانب آنها را رعایت می‌کردند. خاطره سامانیان نه تنها به عنوان آخرین سلسله ایرانی آسیای

مرکزی، بلکه بدین خاطر که این سلسله منطقه آسیای مرکزی را تحت حکومتی واحد متحد کرد و میراث ایران باستان را از خطر نابودی رهایی بخشید، سالهای دراز باقی ماند (فرای، ۱۳۸۷: ص ۱۴۰). باید توجه داشت که خاطره این اقتدار با شهر بخارا توأم بود، چنان که استخری در فصل ماورالنهر وقتی در مورد سامانیان می‌نویسد: «و حاکم و غالب درین اقلیم و تمامت خراسان، آل سامان بودند و ایشان از فرزندان بهرام چوبین است و حکایت او در قوت و شوکت در زمانه خود بی‌نظیر بود و در کتب اخبار ایشان

را شهرتی هر چه تمام تر است». بالافاصله پس از آن می‌نویسد: «و مثل آن اسباب در مملکت اسلام هیچ ملکی را منبع تر و عدت و ساز و آلت حرب و شوکت و عظمت و کمال اسباب چون ملک این اقلیم نیست». یعنی اساساً خاطره «شوکت و قوت» سامانیان با این اقلیم در اذهان مردم گره خورده بود، چنان چه ابن حوقل می‌گوید: بخاریان سرزمین خود را متبرک می‌دانند، طوری که جنازه هیچ پادشاه و فرمانروایی تا کنون از آن خارج نشده است (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ص ۲۱۸).

نقش بخارا به عنوان یک «منطقه هسته ای فرهنگی»

در اینکه سامانیان نخستین سلسله ایرانی تباری هستند که در پرورش شعرا و ادبای فارسی زبان کوشیده و نسبت به گسترش زبان پارسی توجهی ویژه داشته‌اند، میان صاحب نظران اختلافی نیست. استمرار قدرتمند نهضت شعوبیه در عهد سامانیان و دیگری دوری قلمروی این سلسله از مرکز خلافت عباسی بود که زمینه را برای نوعی استقلال فرهنگی و علمی آماده می‌کرد. «برتلس» در این باره عقیده جالب توجه و درستی ابراز داشته است، وی می‌گوید که سامانیان بر خلاف طاهریان دریافته بودند که بدون احیای سنت‌های کهن فرهنگی، استقلال دیرپای دولت آنان نیز میسر نخواهد شد (فروزانی، ۱۳۹۰: ص ۱۷۹).

گرچه رونق بخارا در دوره نوه [امیر اسماعیل سامانی] بود، معهذاً از همان دوره امارت اسماعیل، ادبا و دانشمندان از نقاط دیگر شرق جهان اسلام، شروع به مهاجرت به بخارا کردند. هجوم دانشمندان به بخارا چنان بود که این شهر لقب «قبة الاسلام در بلاد شرق» یافت، و با بغداد کوس برابری زد، چون بخارا یکی از مراکز تجمع ادبای مبرز عصر بود (بخارا، ۱۳۸۷: ص ۷۰-۷۱).

در این دوره بیشتر عالمان و ادبا و شعرا دستکم یک بار برای تحصیل یا تدریس گذرشان به بخارا می‌افتاد، چنانکه ثعالبی گوید: بخارا «مجمع عظمت و کعبه کشور و محل اجتماع مردان روزگار است» و جیهانی می‌گوید: «مردمان بخارا در ادب و فضل بهتر از جاهای دیگرند به ماورالنهر» و مقدسی

سامانیان به جد تلاش در راستای احیای شاهنشاهی ایران داشتند و از این جهت می‌توان این دوره را به ثمر نشسته کوشش‌های شعوبیه به شمار آورد.

سامانیان بر خلاف طاهریان دریافته بودند که بدون احیای سنت‌های کهن فرهنگی، استقلال دیرپای دولت آنان نیز میسر نخواهد شد.



می‌گوید: «مرکز دانشمندان بسیار است، جزء دانشمند و تفسیردان، اندرزگویی نکنند».

دانشمندان، منجمان، ادبا و دیگران به دربار بخارا می‌آمدند، تا آنجا که بخارا به عنوان مرکز علم و دانش در سراسر عالم اسلام آوازه ای بلند داشت. تذکره‌های احوال ادبا نظیر یتیمه الدهر ابومنصور ثعالبی و لباب الالباب محمد عوفی و دیگران اسامی و آثار شعرای این عصر را به دست می‌دهند و فهرستی که ذکر می‌کنند تکان دهنده است (فرای، ۱۳۸۷: ص ۱۲۴-۱۲۵).

در مورد تصویر اساطیری از بخارا به مثابه «قبه الاسلام» و «مجمع علم» و «مخزن دانش»، ذکر نکته ای لازم است، در مزارات بخارا و تاریخ جهانگشای جویی می‌نویسند بخارا از بخار می‌آید که به لغت مغان معنی دانش می‌دهد، زیرا که بخارا مرکز علما و فضلا بوده است. مسلم است که چنین ادعایی پایه ندارد و واژه بخارا به احتمال زیاد از «بوهاره» به معنی معبد بودایی می‌آید، شاید هم از بهار و نام منطقه طبیعی گرفته شده باشد، اما اینکه از بخار به معنی دانش مشتق شده باشد، درست نمی‌نماید. ما اینجا با یک روایت اساطیری مواجه هستیم، یعنی کوشش شده است مجمع علم بودن به ذات بخارا پیوند داده شود و این ویژگی بخارا را ازلی کنند.

نقش بخارا به عنوان یک «منطقه هسته ای اقتصادی»

همانطور که ذکرش رفت امکان کشاورزی با سیستم‌های مترقی آب رسانی، تجارت، صنعت (به ویژه تولید پارچه)، معدن کاوی و از همه مهم‌تر مرکزیت اقتصادی بخارا در منطقه در کنار سمرقند، رونق اقتصادی بالایی برای آن به وجود آورده بود و بازارهای هفتگی و مناسبتی متعددی در بخارا و شهرهای حومه آن برگزار می‌شد که در تبدیل بخارا به یک قدرت اقتصادی نقش بسازی داشت. در مورد بحث ما که تاثیر این رونق اقتصادی در تصویر اساطیری از بخارا هست، باید اشاره کرد یکی از القاب بخارا «مدینه التجار» بود.

جریان زندگی در بخارا

همانطور که پاملا شومر اسمیت در مورد تصویر اساطیری پاریس به نقش زیبایی و شکوه شهر و جریان داشتن زندگی و جنب و جوش در شهر اشاره می‌کند، می‌توان به این مساله در بخارا نیز پرداخت، چنان که ذکرش رفت بازارهای پر رونق و شلوغ در شهرک‌های مختلف بخارا به صورت هفتگی و مناسبتی و دائم برقرار بود. در تاریخ ها به برگزاری مراسم برای سیاوش، جشن نوروز (و نوسرد)، جشنی برای شجاع‌ترین پهلوان، مجالس بزم شبانه،

بازی‌ها و ورزش‌ها در بخارا اشاره شده است.

در جغرافیاهای تاریخی تصویری شکوهمند از بخارا ارائه شده است، نویسنده حدود عالم می‌نویسد: «بخارا شهری بزرگ است و آبادان ترین

شهر است اندر ماورالنهر و مستقر ملک شرق است» یا استخری می‌نویسد: «و هیچ اقلیم و شهری دیده نشده که در سبزی و نزهت مانند بخارا باشد، جهت آن که اگر کسی بالای قهندز آن بایستد بر هر طرف که نظر اندازد سبزی و آب روان او را معاینه و مشاهده

کند، و در آن زمین آسمان مانند مکبه سبز می‌باشد و زمین‌ها[ی] مزرعه و ضیاع ایشان تمامت راست و هامون است و هیچ التوا و اعوجاج در آن نیست و در تمامت ماورالنهر و خراسان، شهری خوش‌تر و معمورتر و اهل و سکان آن توانگرتر از بخارا نیست، به قدر عرصه و عمارت آن». این حوقل که به بیشتر سرزمین‌های اسلامی سفر کرده بود نیز تاکید می‌کند هیچ شهر به رونق و آبادانی بخارا ندیده است.

شهر بخارا در این دوره بسیار وسیع و پرجمعیت بوده است، اگر روایت رایج که با داده‌های باستان شناسی نیز تایید شده است در مورد حصار دوازده در دوازده فرسنگ بخارا بپذیریم، مجموعه بخارا و شهرک‌هایش در یک محیط ۲۵۰ کیلومتری به مساحت ۵ هزار کیلومتر مربع بوده اند. بارتولد جمعیت بخارا و حومه اش را در زمان مورد نظر نیم میلیون نفر تخمین زده است که در آن عصر رقم بالایی است. گرچه فرای تخمین‌های نیم میلیون نفر و یک میلیون نفر را برای بخارای قرون وسطی مبالغه آمیز می‌داند ولی معتقد است قطعاً جمعیت بخارا بیش از صد هزار نفر بوده است (فرای، ۱۳۸۴: ص ۱۳۵). جبهانی در مورد وسعت، جمعیت و آبادانی شهر می‌نویسد: «در همه خراسان و ماورالنهر، هیچ شهر انبوه تر از مردم و عمارت چون بخارا نباشد». استخری نیز در مورد انبوهی و تراکم جمعیت می‌نویسد: «در تمامت خراسان و ماورالنهر هیچ شهری با انبوه و خلق بسیار و خانه‌ها[ی] به یکدیگر متصل مانند بخارا نیست».

مساجد و مدارس و دیگر بناهای عمومی باشکوه، بازارهای شلوغ، ارگ، دروازه‌های هفت گانه شهر، کوچه‌های فراخ، بناهای خشتی و چوبی و فضای سبز انبوه و رودهای جاری در شهر و پل‌های روی آن، همه چهره باشکوهی به شهر داده بودند، و تصویر این شکوه را می‌توان به کرات در ادب پارسی خواند.

چنانکه رودکی در عصر سامانی با غرور می‌سراید:

امروز به هر حالی بغداد، بخارا است
کجا میر خراسانست؟ پیروزی آنجاست...

و باز عشق خود را به این شهر این گونه بیان می‌کند:
هر باد که از سوی بخارا به من آید

دانشمند و فیلسوف و... فعال هستند. این اسطوره خود فارق از واقعیت به بازتولیدش ادامه می‌دهد، چنان که اسمیت می‌گوید: به محض اینکه مکان‌ها و یا فضاهای عمومی، تصاویری شناخته شده پیدا می‌کنند، این تصاویر به دفعات توسط خالقان متون با به کار بردن آنها به عنوان چارچوب‌هایی که دائماً معانی از پیش تعیین شده را مراد می‌کنند، تقویت می‌شوند، بنابراین مکان‌ها و فضاهای استفاده شده بخشی از زبان ارتباطی می‌شوند (اسمیت، ۱۳۸۴: ص ۲۰۷).

برای مثال، مولانا در عصری که بخارا توسط مغولان ویران شده و دیگر اثری از آن رونق و شکوه سابق را ندارد، در دفتر سوم مثنوی معنوی در حکایت عزم بخارا کردن، یک تصویر اسطوره ای از بخارا ارائه می‌دهد و مضامین عرفانی مورد نظرش را در این داستان می‌گنجاند، ضمن اینکه رگه‌هایی از عشق خود مولانا به بخارا را نیز می‌توان در این داستان یافت. همچنین تحت تاثیر بودنش از متن‌های وصف مبالغه آمیز

پیش از خودش، مثلاً در این شعر مولانا می‌توان اثر بومی جوی مولیان رودکی را دید:

ریگ آمون پیش او همچون حریر
آب جیحون پیش او چون آب گیر

چیزی که کارکرد هویتی
دارد تصویر شهر است.

بن‌مایه‌ها و یاری‌نامه‌ها:

- ابن حوقل (محمد بن حوقل)، (۱۳۴۵). *صورة الارض*. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خردادبه (۱۳۷۱). *مسالك و ممالك*. ترجمه سعید خاکرند. تهران: میراث ملل.
- استخری، ابراهیم بن محمد (۱۳۷۳). *ممالك و مسالك*. ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری. به کوشش ایرج افشار. تهران: انتشارات موقوفات محمود افشار.
- اسمیت، پاملاشومر (۱۳۹۱). *جغرافیای فرهنگی*. تهران: دانشگاه امام صادق.
- ایشولر، برتولد (۱۳۹۱). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*. ترجمه مریم میراحمدی، جلد دوم. تهران: علمی فرهنگی.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ. *ترکستان نامه*. ترجمه کریم کشاورز. ج ۲. تهران: توس.
- بی‌نا (۱۳۶۳). *حدود العالم من المشرق الى المغرب*. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: طهوری.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸). *اشکال العالم*. ترجمه علی بن عبدالاسلام کاتب. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- دانیل، التون (۱۳۸۹). *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در آغاز حکومت عباسیان*. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: علمی فرهنگی.
- رنجبر، احمد (۱۳۶۳). *خراسان بزرگ*. تهران: امیرکبیر.
- فرای، ریچارد (۱۳۸۴). *بخارا دستاورد قرون وسطی*. ترجمه محمود محمودی. تهران: علمی فرهنگی.
- فرای، ریچارد (۱۳۸۷). «سامانیان». ترجمه حسن انوشه. در *تاریخ ایران کمبریج*. جلد چهارم. تهران: امیرکبیر.
- فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۹۰). *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان*. تهران: سمت.
- ملازاده، احمد بن محمود (۱۳۳۹). *تاریخ ملازاده (در ذکر مزارت بخارا)*. به اهتمام احمد گلچین معانی. تهران: ابن سینا.
- میرحیدر، دره (۱۳۷۷). *میانی جغرافیای سیاسی*. تهران: انتشارات سمت.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳). *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی. تصحیح سید محمد تقی مدرس رضوی. تهران: توس.
- نورائی، مرتضی (بهار ۱۳۸۴). «اندیشه سیاسی ایرانی و پایتخت‌های ایران (۹۰۷-۲۰۵ ه)». *مجله علمی-پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*. دوره دوم، شماره ۴۰.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۴۵). *ابومسلم سردار خراسان*. تهران: ابن سینا.

با بوی گل و مشک و نسیم سمن آید
(شعری که ابوسعید ابوخیر هم آن را تکرار کرده است)

و:

روی به محراب نهادن چه سود؟
دل به بخارا و بتان تراز

و از همه معروف تر و زیباتر شعر بوی جوی مولیان.

مولانا نیز عشق و ارادت خود به «بخارای شریف» را با اوصافی بیان می‌کند همچون:

«ای بخارا عقل افزا بوده ای»، «در بخارا در هنرها بالی»، «آن بخارا مخزن دانش بود» و «مسکن شاه هست و شهر یار من».

تکرار مداوم تصویر بخارا

البته لازم است دوباره اشاره کنم که موضوع این نوشتار در درجه نخست این نیست که واقعا بخارای عصر سامانی دارای جریان زندگی و رونق و مرکزیت‌های مورد اشاره بوده است یا نه، بلکه موضوع این است که در

متون چه تصویری در این مورد ارائه می‌شود. البته به هر حال هر متن نیز از یک واقعیت منتج شده، اما چیزی که کارکرد هویتی دارد تصویر شهر است، به طور مثال در هر حال حاضر بسیاری از افرادی که تصویری از شهر نیویورک در ذهن دارند شهر را از نزدیک ندیده اند (حتی از آمریکایی‌ها)، اما با بردن نام نیویورک تصویری در ذهن آنان می‌آید که شامل آسمان خراش‌های منهن، مجسمه آزادی، تاکسی‌های زرد رنگ و به طور کل یک شهر شکوهمند و پر رونق می‌شود. این تصویر به احتمال زیاد برگرفته از تصاویر هالیوود است، دستکم از دهه بیست میلادی ساخت فیلم‌های نیویورکی آغاز شد و بعداً به صورت جدی تر توسط هالیوود پیگیری شد. واضح است که نیویورک هالیوود اگر تصویری متضاد یا متفاوتی با واقعیت‌های شهر نداشته باشد، دستکم می‌توان گفت که بخشی از واقعیت‌ها است، آن بخش از واقعیت که می‌تواند برای قدرت ایجاد مشروعیت و برای مردم ایجاد هویت و اراده و غرور ملی کند.

در مورد بخارا هم تقریباً همین را می‌توان گفت، بسیاری از مردمان ایران، در قرون وسطی امکان سفر و دیدن و تجربه زیستن در بخارا را نداشتند، مگر عده ای محدود و محدود با انگیزه‌های تجاری، علمی و... . اکثر افراد تصویر و ذهنیتشان از بخارا را به وسیله متون و روایت‌ها (مثلاً اشعار رودکی و مولانا و...) دریافت می‌کردند و این تصویر برای افرادی که واقعیت بخارا را نمی‌دیدند همچون یک اسطوره می‌نمود، اسطوره مکانی که در شرق قرار گرفته، دارالملک ملوک عجم هست، مدینه‌التجار هست و در آن بازارهای باشکوه برگزار می‌شود و قبه‌الاسلام و مجمع علم و مخزن دانش است و در کتابخانه‌ها و مدارس بزرگش هزاران ادیب و

نگاهی ژرفتر

این روزها در گوشه و کنار نوشتارهایی را می‌بینیم و گفته‌هایی را می‌شنویم که با ادعاهایی همراه هستند و متأسفانه گویندگان قصد سوء استفاده از آنها را دارند. از این رو بر آن شدیم تا بخشی را به بررسی چنین ادعاهایی اختصاص دهیم و با توجه به اسناد، مدارک و منابع تاریخی نگاهی دقیق‌تر به موضوعات داشته باشیم.





نقدی بر صحبت‌هایی که از آذربایجان نیست

احمد رضا حسینی

دانشجوی کارشناسی باستان‌شناسی

اتحادی که قصد کم رنگ کردنش را داشتند



دست دوستانه تیره‌های ایرانی، تخت جمشید

متأسفانه هنوز بعد گذشت سالها مواردی را می‌شنویم که ریشه در اظهارات فرقه دموکرات آذربایجان دارد. این موارد که معمولا بدون پشتوانه و منبع گفته می‌شوند، به دنبال دشمن معرفی کردن مادها و پارس‌ها در ایران باستان هستند، در صورتی که منابع نشان از اتحاد این اقوام ایرانی با یکدیگر دارند.

در تاریخ معاصر ایران به علت ورود اندیشه‌هایی که سازگار با منافع بیگانگان بودند، وقایع هولناک و سختی برای این مرز و بوم پیش آمد که یکی از این وقایع قدرت گرفتن فرقه دموکرات در آذربایجان و ایجاد منطقه خودمختار «آذربایجان جبهه سی» بود که تحت حمایت نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک استالین قرار داشت. در واقع چنین فرقه‌هایی با تحریف تاریخ به دنبال هویت سازی‌های بدون ریشه بودند تا قدرت خود را مستحکم تر کنند.

فریدون ابراهیمی دادستان کل آن فرقه مقاله ای دارد مربوط به سال ۱۳۲۴ در تبریز که با عنوان «آذربایجان صحبت می‌کند...» به چاپ رسیده و در توضیحش نوشته است «چند ورق از تاریخ پرافتخار ما!» وی در این مقاله سعی در تحریک مخاطبان دارد و ارتباط ایران و آذربایجان را استثمار شدن مادها توسط فارس‌ها می‌داند! وی در مقدمه هدف خود را اینچنین می‌گوید: «خیال نداشتم نوشته‌های فاقد اساسی علمی و سرتا پا افتراهای ننگین پاره‌ای از روزنامه‌های مرکز و عده ای از نویسندگانی که کوس رسوایشان بر سر هر کوی و برزن نواخته شده و گذشته تیرو و نالایقشان بر همه روشن است، چیزی بنویسم. مقصود من از نوشتن این یادداشت‌ها اینست که اولاً یاره سرایان تهران را سرجای خود بنشانم ثانیاً از حقوق و تاریخ و مدنیت درخشان ملت آزادیخواه و پرافتخار خود دفاع کرده و نشان دهم که کیست - سابقه تاریخیست چیست و نیاکانش چه کسانی بوده و در راه دفاع از حیثیت ملی خود چه فداکاری‌ها نمودند...».

اما در واقع نوشته‌های او اصلا علمی نیست و حتی گاهی آشکارا در تضاد با منابع می‌باشد. در اینکه منطقه آذربایجان تاریخ پرافتخاری داشته است، شکی نیست، مردمان سرزمینی که امروز به آذربایجان می‌شناسیم، مردمانی با فرهنگ بودند و دستاوردهای با شکوهی داشتند. اما این پیشینه پر افتخار در کنار دیگر مناطق ایرانی و پیوند ناگسستنی آذربایجان با ایران حاصل شده است. موضوعی که امثال ابراهیمی با تحریف منابع قصد حذف و نادیده گرفتن آن را

داشتند.

در اینجا به چند مورد کوتاه از نوشته ابراهیمی اشاره می‌کنیم و به نقد آن می‌پردازیم.

وی بخش مربوط به کوروش را با عنوان «ضربت از پشت» آغاز کرده و مدعی می‌شود که جنگ آستیاگ، پادشاه ماد با کوروش سه سال طول کشید و بنا به نوشته هرودوت مادها از پیر و جوان در این جنگ‌ها داد مردانگی می‌دادند!

هرچند تکیه بر داستان‌های افسانه‌ای هرودوت برای یافتن حقایق تاریخی کافی نیست اما ابراهیمی حتی به هرودوتی که به آن استناد می‌کند پایبند نبوده است. بر طبق گفته هرودوت لشگریان مادی برخی گریختند و برخی به کوروش پیوستند (هرودوت، کتاب ۱، بند ۱۲۷) و آستیاگ به زور مردم شهر را مسلح کرد (همان، بند ۱۲۸) این یک تحریف آشکار از جانب ابراهیمی است. باید توجه داشت که بر اساس رویدادنامه نبوتئید که طبیعتاً معتبر تر از هرودوت است، ذکر می‌شود که پس از حمله پادشاه ماد به کوروش، سپاهیان ماد بر پادشاه خود شوریدند و شاه را تحویل کوروش دادند (رویدادنامه نبوتئید، ستون ۲، بند های ۱ و ۲). از آنجایی که مادر کوروش مادی بوده است و هم پارس‌ها و هم مادها از اقوام ایرانی بودند، پیوستن سپاهیان ماد به کوروش بسیار طبیعی بوده و کوروش بزرگ به عنوان پادشاهی بیگانه شناخته نمی‌شده است.

ابراهیمی سپس کوروش را جاه طلب خونریز خوانده و می‌گوید «پارس‌ها قومی عقب افتاده بودند و در مراحل اولیه فرهنگ و تمدن به سر می‌بردند».

وی مدعی می‌شود که: پارس‌ها پس از بدست آوردن حاکمیت درصد برآمدند مادها را اسیر و برده خود نمایند، ... زبان خود را از همان زمان به ملت ماد تحمیل نمایند!

درباره زبان آذربایجان و ماد تا کنون پژوهش‌های مفصلی انجام گرفته است (نک: رضا، ۱۳۸۶: ص ۲۱۷)



اتروپات بودند و وی برگزیده مردم بود.

گرچه درباره کتیبه بیستون و اقدامات داریوش بحث مفصلی میان پژوهشگران پیش آمده است که بررسی آن به درازا می کشد و در این مجال نمی گنجد اما بد نیست به این نکته اشاره کنیم که بر اساس کتیبه بیستون این مادها بودند که داریوش بزرگ را یاری رساندند، به طوری که وقتی فرورتیش در ماد به دروغ خود را پسر هووخستره (پادشاه پیشین ماد) معرفی می کند، داریوش فقط با سپاهی کوچک از مادها و پارس ها او را سرکوب می کند. همچنین هنگامی که فرد دیگری به دروغ خود را پسر هووخستره معرفی کرد توسط سپاه پاریسی و مادی این بار به سرداری یک مادی سرکوب شد (کتیبه بیستون، ستون ۲، بند ۱۴).

این نیز بر ما پیداست که آتروپاتی که فریدون ابراهیمی او را حاکم خودمختار ماد می نامد، خود از سرداران وفادار داریوش سوم و خسترپاون ماد بوده و پس از حمله اسکندر فقط توانست شمال ماد را برای خود نگه دارد. بر اساس نوشته های مورخان باختری از جمله استرابو در زمان اسکندر سرداری به نام آتروپات یا اتورپات در نواحی آذربایجان قدرت گرفت (رضا، ۱۳۸۶: ص ۸۱).

ابراهیمی هنگام نتیجه گیری هم می گوید: چیزی که باید بسیار مورد توجه قرارگیرد اینست که پارس ها مدت های مدیدی در زیر حاکمیت مادها به سر می بردند، بعدها در صدد برآمده این مدنیت را بخود بسته و آن را از خود معرفی نمایند و این در تمام دوره های تاریخی ایران دیده می شود و اثرات آن با تمام شدت به عصر ما رسیده است.

مشکل آنجاست که آنقدر تعصب قوم گرایی و قوم مداری در این نویسندگان آشکار است که اتحاد اقوام ایرانی را نادیده گرفته است و بیشتر بر اساس ذهنیت قوم گرایانه خود تاریخ نگاری کرده است و نه منابع و اسناد تاریخی. این روند متأسفانه هنوز هم توسط برخی ادامه یافته است. جالب این است که عده ای امروزه به همین صورت تاریخ را زیر سوال می برند و هرسخنی را با ناسزا پاسخ می گویند! چنین مطالبی سوای از آنکه متعصبانه و پر از جعلیات است باعث ایجاد یک جو و فضای دروغین می شود.

بن مایه ها و یاری نامه ها:

- (۱۳۵۹). کتاب مقدس. ترجمه شده از زبان های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی. به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل.
- رضا، عنایت الله (۱۳۸۶). *اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول*. تهران: وزارت امور خارجه.
- کتزیاس (۱۳۸۰). *خلاصه تاریخ کتزیاس از کوروش تا اردشیر* (معروف به خلاصه فوتیوس). ترجمه کامیاب خلیلی. تهران: کارنگ.
- گزنفون (۱۳۸۹). *زندگی کوروش* (ترجمت کوروش). ترجمه ابوالحسن تهامی. تهران: نگاه.
- لوکوک، پیر (۱۳۸۶). *کتیبه های هخامنشی*. ترجمه نازیلا خلخالی. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: نشر و پژوهش فرزنان روز.
- هرودوت (۱۳۸۹). *تاریخ هرودوت*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: اساطیر.

۲۳۴- و آشکار است که زبان مادها در آن زمان هماهنگی های آشکاری با زبان پارس ها داشته است و هر دو از زبان های ایرانی بوده اند. از نظر فرهنگی هم شباهت های فراوانی میان این اقوام ایرانی وجود داشته است. در واقع شاهنشاهی هخامنشی ادامه دولت ماد بود و پادشاهان هخامنشی، مادها را مهمترین قومیت در دستگاه خود قرار می دادند. به طور کلی آنچه در منابع اشتراک دارد این است که حکومت هخامنشی در ابتدا از اتحاد مادها و پارس ها شکل گرفته و این اتحاد تا پایان دوران آنها هم باقی بوده است. بر اساس منابع میان مادها و پارس ها پیوند خویشاوندی ایجاد شده است. به گفته کتزیاس و گزنفون همسر کوروش یک مادی بوده است (کتزیاس، کتاب ۲، بند ۵؛ گزنفون، دفتر ۸، بخش ۵، بند ۱۹) و به نظر می رسد داریوش هم با دختر کوروش ازدواج کرده است. در نوشته های گزنفون اتحاد ماد و پارس به صورت روشن معلوم می شود؛ این موضوع در کتاب ۱، بخش ۵ کوروش نامه کاملاً هویدا است. از منابع یهودی هم نباید غافل شد. در کتاب دانیال از رویایی می گوید که در آن یک قوچ صاحب دو شاخ، سلطنت مادها و پارس ها عنوان می شود و بزی که آن را شکست می دهد پادشاه یونان (کتاب دانیال، باب ۸، آیات ۲۰ و ۲۱) در کتاب استر هم از هفت رئیس پاریسی و مادی سخن به میان می آید که در مملکت به درجه اول می نشستند (باب ۱، آیات ۱۴ و ۱۵). در تخت جمشید به کرات حضور مادها و پارس ها را در کنار هم می بینیم. از جمله تصویر زیبایی زیر که بزرگان مادی و پاریسی در حال گفتگو و مهرورزی به یکدیگر می باشند (تصویر ۱).

در ادامه باز فریدون ابراهیمی به دنبال وارونه جلوه دادن وقایع تاریخی است و به شورش های زمان داریوش اشاره می کند. او گئوماته را هومات نامیده و می گوید او قهرمان تاریخی ملت آذربایجان بود! سپس به کتیبه بیستون پرداخته، به جنگ فرورتیش مادی اشاره می کند. وی در جملاتی تعجب آور می نویسد: نتیجه مقاومت مادها تأسیس یک ساتراپی جداگانه در بخش اصلی ماد بود که در آن مادها بصورت خودمختار تحت رهبری شخصی بنام



تصویر ۱: بزرگان پاریسی و مادی در حال مهرورزی به یکدیگر



اهریمن نیست!

میثم صائبی

دانشجوی کارشناسی باستان‌شناسی

نگاهی شفاف‌تر به توحید و ثنویت در ایران باستان



یکی از مسائلی که درباره تاریخ و فرهنگ ایران اندیشه‌ها را به خود مشغول می‌کند، مسئله ثنویت در دین ایرانیان باستان (۱) است. اینجا نمی‌خواهیم همه اندیشه‌ها و آرای دینی ایرانی (۲) را در این باره بررسی کنیم؛ ولی با آوردن پاره‌هایی از «متون پهلوی» (۳) یا «اوستا» و حتی تحلیل متخصصان دین ایران باستان، سعی داریم مفهوم واقعی این اعتقاد را شفاف‌تر کنیم تا به ابهامات گاه مغرضانه پاسخ داده شود.

آری، دینکرد سخن از دو بن می‌گوید که نیکی‌ها و بدی‌ها (۴) از آن‌ها ریشه گرفته‌اند (دینکرد سوم، فضیلت، ۱۳۸۱: ج ۲، صص ۱۷-۱۴ و ۵۲-۵۴) ولی این نمی‌تواند یگانه پرستی و توحید دینی ایرانیان باستان را زیر سوال ببرد، چون مسئله این جا پایان نمی‌یابد...

این دو بن هر دو مینوی (۵) هستند و از این دو (سپندار مینو (۶) و زدار مینو (۷))، مینوی بدی‌ها هرگز توانایی حضور در جهان مادی را ندارد (اکبری مفاخر، ۱۳۹۳: صص ۱۶۲، ۱۹.۲: Dadestan-i Denig, West, 1882) و فقط می‌تواند آن را به بدی، نابودی و تباهی بکشاند (مینوی خرد، تفضلی، ۱۳۸۵: صص ۷۱)، تباهی که شاید آن را بتوان پادآفرینش نامید (دینکرد سوم، فضیلت، ۱۳۸۱: ج ۲، صص ۲۱۰-۲۰۶). همان‌طور که در سرآغاز بندش (۸) می‌گوید: «آفرینش آغازین هُرمَزَد و پتیارگی اهریمن...» (بندش، بهار، ۱۳۹۰: صص ۳۳).

اما نکته مهم‌تر و شاید دلیل سخنان بند پیش این است که اختلاف میان خیر و شر بنیادی‌تر از آن است که این دو را از نظر مرتبه وجودی هم‌تراز بدانیم (شاکد، ۱۳۸۷: صص ۳۷). دلیل آن، سخنی است که بارها در لا به لای متون باستانی زرتشتی دیده می‌شود و آن «هستی اورمزد،

نیستی اهریمن» (۹) (ارداویریاف نامه، ژینیو، ۱۳۸۲: صص ۵۳) یا همان عدم امکان وجود اهریمن است؛ به این معنی که آنها اصلاً برای اهریمن گوهر وجود و هستی قائل نبودند، چه برسد به این که توانایی هستی دادن داشته

باشد. به گفته دینکرد این جزء معتقدات بایسته زرتشتیان است، برای یک نمونه دینکرد ششم دو بار تاکید می‌کند که هر فرد در روز سه بار وجود ایزدان و نیکی‌ها و ازلی و ابدی بودن آنان و در برابر به عدمی بودن و نابودی اهریمن و دیوان (چیده اندرز پوریوتکیشان، عریان، ۱۳۹۱: صص ۶۶) را اعلان کند (دینکرد ششم، آهنگری، ۱۳۹۲:

صص ۹۱ و ۱۰۰ و ۱۳۹) «به هستی ایزدان و نیستی دیوان بی گمانم» (یادگار بزرگمهر، عریان، ۱۳۹۱: صص ۱۰۶).

در واقع اهریمن، منشأ هر صفتی است که اصلاً از نظر وجودی ناممکن است [نفی کامل وجود] (ویلیامز، ۱۳۸۸: صص ۶۴)، ولی دارای مفهومی

انتزاعی و مینوی است؛ مانند مفاهیم نیستی، بدی، تاریکی، سرما و خشکی و... (بندش، بهار، ۱۳۹۰: صص ۵۵). همه می‌دانیم که این‌گونه مفاهیم انتزاعی وجود ندارند (۱۰) و در صورت نبود هستی، نیکی، روشنی، گرما و رطوبت و... از این نام‌ها استفاده می‌کنیم. اهریمن هم همین‌گونه است. همان‌گونه که اورمزد بُن هستی (واجب الوجود) و نیکی هاست و این، هستی بخشی و آفرینش مادی را برای او ممکن می‌سازد، در نقطه مقابل،

اهریمن بُن نیستی و بدی هاست و این، تنها پتیارگی و آسیب‌رسانی به موجودات را برای او ممکن ساخته، نه هستی بخشی چیزی و نه آفرینش مادی. آفرینش دیوانی که خود آنها نیز مفاهیم مینوی‌اند، نه از جنس هستی بخشی است بلکه از جنس تباهکاری است. آنان نیز شبیه سرما و تاریکی هستی ندارند. حتی در متون

اوستایی و پهلوی برای بیان تفاوت اعمال اورمزد و اهریمن از دو نوع فعل و اسم‌ه‌ورایی و اهریمنی استفاده کرده‌اند. برای نمونه در مورد فعل آفرینش در اوستا، برای آفرینش‌ه‌ورایی، فعل -θwarəs (frā) و برای پتیارگی

اهریمنی، فعل -karət (frā) را به کار می‌بردند (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۰: صص ۷۱) یا حتی در متون پهلوی به نشانه وارونه کاری اهریمن نام اهریمن را وارونه می‌نویسند... (اکبری مفاخر، ۱۳۹۳: صص ۶۲) بنابراین اهریمن هیچگاه نمی‌توانسته کاری را بکند که از نوع کارهای اورمزدی باشد. اورمزد، قادر مطلق است

(دینکرد ششم، آهنگری، ۱۳۹۲: صص ۱۰۰؛ دینکرد: Madan, 1911: 198.22) و از روی تدبیر برای مبارزه با اهریمن زمانی برای

مبارزه تعیین کرده (۱۱) ولی خود از روی پیش‌دانشی که او دارد و اهریمن ندارد، خوب می‌داند که پیروز نهایی این نبرد

مینوی بدی‌ها هرگز توانایی حضور در جهان مادی را ندارد و فقط می‌تواند آن را به بدی، نابودی و تباهی بکشاند.

دلیل آن، سخنی است که بارها در لا به لای متون باستانی زرتشتی دیده می‌شود و آن «هستی اورمزد، نیستی اهریمن»



از یکدیگرند» (دینکرد چهارم، رضایی، ۱۳۹۳: صص ۶۰-۵۹). سخنان این بندهای دینکرد چهارم و دیگر متون پهلوی نیز نشان می‌دهد که این ثنویت زرتشتی، تنها دو نام هستند در مینو ولی از میان این دو یکی ازلی است ولی آن دیگر عدمی است و یکی است که وجود او واجب است و دیگری اصلاً امکان وجود ندارد؛ پس تنها اورمزد هست و اهریمن نیست!

ثنویتی که دینکرد از آن دفاع می‌کند، بسیار دور از الاهیات دو خدایی است. بلکه، عقیده به یک خدای خالق است که پرستندگان او سر در گم عقیده عام دیگری نیستند که خلقت شر را هم به خدای خیر و مهربان و دوستدار آفریدگان نسبت می‌دهد و از این رو عدل الاهی را محل تردید واقع می‌کند (ویلیامز، ۱۳۸۸: ص ۶۳؛ دینکرد: Madan, 1911: 362.10-14).

شاکد در اثر خود، تحول ثنویت درباره ارائه یک تعریف از ثنویت زرتشتی، این گونه اظهار نظر می‌کند: «مانند بیشتر مسائل در نوع شناسی (تیپولوژی) مطالب دینی، در اینجا هم آسان نیست که تعریفی جامع و مانع و از نظر روش شناسی مَّقْبَع به دست دهیم که بتوان آن را در همه جا به کار بست. دلایل این امر تا آن جا که به نظر من می‌آید، یکی این است که ثنویت، سخت به وحدت پیوسته است، چنان که عملاً نمی‌توان این دو را از هم تفکیک کرد و تفاوت میان دو، تفاوت در درجه است و نه در کیفیت» (شاکد، ۱۳۸۷: ص ۳۶).

از نظر نوع شناسی، دشوار بتوان ثنویت را یک مقوله مستقل در دین به شمار آورد. بستگی آن با وحدت، چندان زیاد است که لزوماً باید چنین تصور کرد که ثنویت، چیزی نیست جز تشدید یک خصوصیتی که ذاتی هر دین وحدانی است. توحید، چون کیهان را در دست قدرت یک خدا می‌نهد، لا جرم بیش از نظام‌های چند خدایی با مسئله شر دست و گریبان است و باید راه حلی برای این مسئله بجوید، که آخر الامر، شر را جایی میان خدا و جهان قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر، در راهی که از خدا آغاز و به جهان ختم می‌شود، جایی برای او می‌یابد. به این معنا هر توحیدی، ثنویتی است و چون هر ثنویتی مایل است که شر را در مرتبه‌ای فرو تر از خدا قرار دهد، در واقع توحید است. تفاوت آنها تفاوت در مرتبه و شدت و تأکید است و نه در ذات (همان: ص ۴۱).

ریشه‌های این نوع توحید و ثنویت زرتشتی در اوستا و مخصوصاً در وندیداد و یشت‌ها و حتی در سرودهای اوستای کهن، در «گاهان» زرتشت نیز به صورت ضمنی قابل مشاهده است (همان: ص ۲۱ و بویس: ۱۳۸۸، صص ۳۵-۳۴) و در پیام زرتشت نیز این دو مینوی نیکی و بدی از عالم اندیشه و تصور برخاسته‌اند: «در آغاز، آن دو مینو که با هم در تجرد، پدیدار شدند؛ در اندیشه، گفتار و کردار، یکی نیک و دیگری بد است. از آن دو، نیکوکاران هستند که شیوه درست را

خیر و شر، نیکی‌ها هستند (بندهش، بهار، ۱۳۹۰: ص ۳۵) و اهریمن مغلوب سپندارمینو است (دینکرد سوم، فضیلت، ۱۳۸۱: ج ۱، ص ۱۶۱). اما سوال دیگری که این جا برای ما پیش می‌آید این است که اگر اهریمن و دیوان همواره مفهومی مینوی اند و گوهر وجود در آنان نیست، پس چگونه برخی موجودات با صفات بد و ناخوشایند مادی مثل مار و خرفستران (۱۲) را نیز به اهریمن نسبت می‌دهند؟ پاسخ استاد بهار در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» پاسخی راه گشاست: «اما دیوان و دروجان و سپاه اهریمن، بیشتر مینوی اند و جسم مادی و گیتی، اگر داشته باشند، از آن جهان هرمزدی است. آنان از بدی و بدکاری و رنج مردم زور می‌گیرند و بیشتر زور آوری در ستم می‌یابند و ستم‌تر می‌شوند...» (بهار، ۱۳۹۱: ص ۱۶۵).

طبق توضیحات بندهش، در واقع باور بر این بوده که گرچه خرفستران را موجودات اهریمنی می‌خوانند اما هستی و وجود آنان از اورمزد است و پس از آلوده شدن به مینوی اهریمنی (۱۳)، اورمزد در آفرینش نشان به آنان ظاهری داد که مردمان از مینوی آلوده و گزنده آنان با خبر شوند و چهره‌ای مطابق صفات مینوی اهریمنیشان به آنان داد... (بندهش، بهار، ۱۳۹۰: صص ۹۷-۱۰۰).

پس حتی هستی موجوداتی که به اهریمنی معروف شده‌اند از هرمزد است و تنها از دیدگاه صفات مینوی، آنان آلوده به صفات گزنده و آسیب رسان شده‌اند. اورمزد، تنها هستی بخش است اما آفرینش او سراسر نیکی‌ها است و به دلیل پیش‌دانشی که دارد ممکن نیست به هیچ نوعی او بدی‌ها را پایه گزار باشد و به این دلیل است که به باور اغلب ایرانیان باستان، اهریمن و هیچ گونه بدی، نمی‌تواند آفریده اورمزد باشد و اهریمن را بُنی مینوی برای مفاهیم انتزاعی بدی و نیستی و تاریکی می‌دانستند که از هر نگاه، این اهریمن با مینوی اورمزد به هیچ روی همخوانی و شباهت ندارد (مینوی خرد، تفضلی، ۱۳۸۵: ص ۳۳). اما این بن تنها یک بن انتزاعی است و هیچگاه هستی نمی‌یابد. برای فهم بهتر این نوع توحید، خوب است نگاهی بیندازیم به بند های ۳، ۷ و ۸ کتاب چهارم دینکرد: «۳- بدانید که اصل یکی است آن هم (در وجود) قائم به ذات، نه معلول و حادث.

۷- (دیگر اینکه) دو نیز یکی است و آن یک (در مرحله وجود)، قائم به ذات (است) و نه چیز دیگر و این گونه می‌نماید که (خداوند قائم به ذات) بنا بر اصل و قاعده و حصر عقلی، (بدون تردید) واحد مطلق است. تقابل عوامل دو گانه به این معنا نیست که وحدت در برابر وحدت، بلکه (به این معناست) که یکی پس از دیگری به صورتی فانی از یک آیین پیروی می‌کنند (۱۴).

۸- اما دوگانگی در نام، بدین سبب است که (همیشه نام) یکی با دیگری گفته می‌شود، در حالی که هریک نامی جدا

برمی‌گزینند، نه بد کاران. آنگاه که آن دو مینو به هم رسیدند، نخست زندگی و نازندگی را (بنیاد) نهادند و چنین باشد به پایان هستی؛ بهترین منش پیروان راستی را و بدترین زندگی، هواداران دروج را خواهد بود» (گاهان، یسنا، هات ۳۰، بند ۳ و ۴؛ نک: دوستخواه، ۱۳۸۷: صص ۱۴-۱۵؛ ساسانفر، ۱۳۹۰: صص ۱۹۳-۱۸۴).

اما در گزارشی که در ژند (۱۵) پهلوی این دو بند از گاهان آمده است، ضمن ترجمه متن اوستایی به زبان پهلوی، تفسیری نیز بر آن نگاشته است که به صراحت از این بند، همان توحید با نگرش ثنوی مطرح شده را برداشت می‌کند. از جمله برای «زندگی و نازندگی»، داستان گیومرت (۶) را مثال زده است و هرمزد را برای زندگی او و اهریمن را برای نازندگی او... (مزدایور و آذر نیوش، ۱۳۹۱: صص ۱۳۵).

سپس از در هات ۴۵، بند ۲، از این دو مینو یعنی سپند مینو (مینوی اورمزد و نیکی‌ها) و انگره مینو (مینوی پلیدی‌ها و بدی‌ها - همان اهریمن) در کنار هم سخن می‌رود: «اینک سخن می‌گویم از دو مینو. در آغاز آفرینش، «سپند (مینو)» آن دیگری «انگره (مینو)» را چنین گفت: «نه منش، نه آموزش، نه خرد، نه باور، نه گفتار، نه کردار، نه

دین و نه روان ما دو (مینو) با هم سازگارند» (دوستخواه، ۱۳۸۷: صص ۵۱ و ساسانفر، ۱۳۹۰: صص ۶۹۱-۶۹۰).

بنابراین در نظر نگارندگان متون پهلوی نیز ثنویت، تنها راه ساده‌ای برای رهایی از مسئله شر در جهان نیست، بلکه بیشتر با بسط و گسترش آموزه معروف خود زرتشت است که انسان موجودی اخلاقی است که باید بین خیر و شر انتخاب کند؛ با انتخاب خیر، او به بازسازی جهانی کمک می‌کند که در معرض حمله نیروهای دیوآسای بی‌نظمی است. بر طبق این شکل اخیر از فکر زرتشتی، که حاصل تأمل متکلمان عصر ساسانی است، شر نه انسانی است و نه الهی، بلکه «اراده به نابودی» است که از اصلی ناشی می‌شود که یکسره «نفی و انکار» است و به خودی خود وجود ندارد و صرفاً تاریکی و جهل و شهوت است (ویلیامز، ۱۳۸۸، صص ۶۵).

به همین دلیل، حضور دیوان در جهان به عنوان یک حقیقت در دانش هستی‌شناسی شناخته نمی‌شود بلکه به عنوان پدیده‌ای در دانش انسان‌شناسی و روان‌شناسی مطرح است (Shaked, 1961: p.234) و از این روست که می‌گوییم ثنویت در دین غالب ایرانیان باستان (۱۷) تنها یک ثنویت انتزاعی، اخلاقی و معنوی است (مزدایور و آذر نیوش، ۱۳۹۱: صص ۱۳۹ و هیچ لطمه‌ای به یگانگی اورمزد و توحید دین زرتشتی نمی‌زند.

پانویس:

- ۱- این جستار متمرکز بر ثنویت در دین زرتشتی است تا بازتاب دهنده باور دینی غالب ایرانیان باستان باشد
- ۲- باورهای دینی دیگر مانند مانوی، زروانی و مزدکی که باورهایی جدا از دین زرتشتی هستند و در این جا به آن‌ها نمی‌پردازیم

ثنویت در دین غالب ایرانیان باستان تنها یک ثنویت انتزاعی، اخلاقی و معنوی است.

- ۳- متون باستانی ایرانی به زبان پهلوی ساسانی
- ۴- نیکی و بدی دو مفهوم مینوی است
- ۵- مینوی=معنوی، انتزاعی
- ۶- مینوی اورمزد (مینوی افزاینده)
- ۷- مینوی بدی‌ها (انگره مینو، اهریمن)

۸- یکی از متون پهلوی که بنا به گفته خود متن، بر اساس زند نوشته شده است (زند آگاهی!).

۹- دینکرد: اهریمن نبود و نَبُود (Madan, 1911: 534.5-6).

۱۰- برای نمونه در دانش فیزیک چیزی به نام سرما و تاریکی وجود ندارد، این عدم وجود گرماسی که ما را بر آن داشته که اسمی به نام «سرما» به آن لقب بدهیم، سرما را نمی‌شود وجه مقابل گرما دانست چرا که گرما از وجود دلالت می‌کند اما سرما امریست عدمی و تاریکی لفظی است که ما ایجاد کرده ایم تا فقدان کامل نور را توضیح دهیم...

۱۱- البته هدف یورش اهریمن خود اورمزد نمی‌تواند باشد و اولین هدف یورش او اولین آفریده‌ی انتزاعی اورمزد، بهمن (نیک اندیشی) است (دینکرد چهارم، ۱۳۹۳، صص ۵۹).

۱۲- حشرات مودی و خزندگان گزنده در متون باستانی ایرانی، خِرَفَسْتَران نام دارند. برای اطلاعات بیشتر حتماً نک: (بندهش، بهار، صص ۹۹-۹۷)

۱۳- مفاهیم آسیب رسان و ناخوشایندی که در آنان است مانند زهر و انتقال بیماری‌ها و... (البته بندهش از برخی نیکی‌های این موجودات مانند غسل و ابریشم را نیز نام می‌برد و آن‌ها را استثنا می‌کند و از مینوی اورمزدی می‌داند...)

۱۴- برای اطلاعات بیشتر حتماً نک: (دینکرد چهارم، رضایی، ۱۳۹۳، صص ۶۰ پانویس ۲۲۷)

۱۵- ترجمه و تفسیر اوستا به زبان پهلوی، «زند» خوانده می‌شود (گزارش پهلوی اوستا)...

۱۶- انسان نخستین (زنده‌ی میرا)

۱۷- مَرْدِیَسْتا (دین زرتشتی).

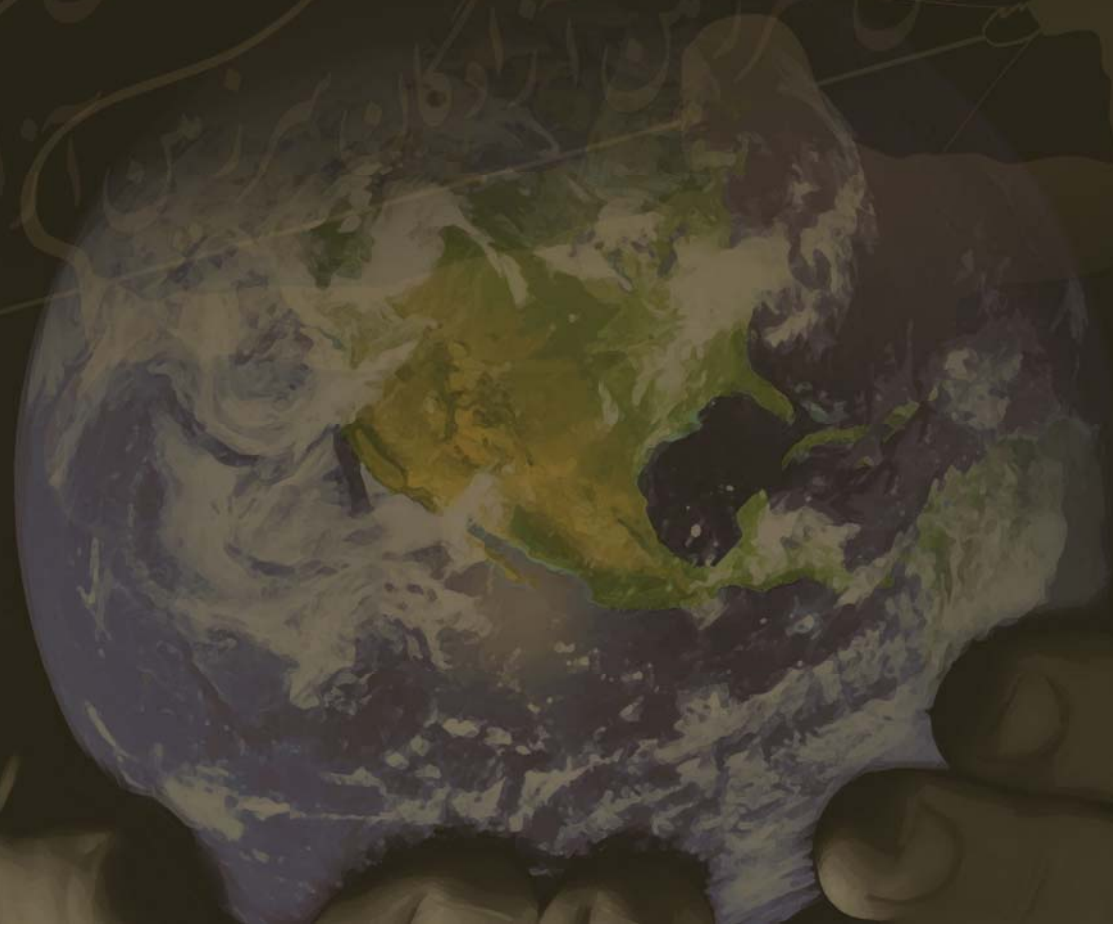
کتابنامه:

- آکبری مفاخر، آرش (۱۳۹۳). *درآمدی بر اهریمن‌شناسی ایرانی*. تهران: نشر باد.
- آهنگری، فرشته (۱۳۹۲). *کتاب ششم دینکرد (حکمت فرزندان ساسانی)*. تهران: صبا.
- بویس، مری (۱۳۸۸). «ریشه‌های فلسفه زرتشتی». جستاری در فلسفه زرتشتی (مجموعه مقالات). ترجمه سعید زارع. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب. صص ۴۵-۴۹.
- بهار، مهرداد (۱۳۹۰). *بندهش - فرنیغ دادگی*. تهران: توس.
- بهار، مهرداد (۱۳۹۱). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: نشر آگه.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۵). *مینوی خرد*. تهران: توس.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۷). *اوستا (کهن‌ترین سرودهای ایرانیان)*. تهران: مروارید.
- رضایی، مریم (۱۳۹۳). *دینکرد چهارم*. چاپ اول. تهران: علمی.
- رضایی باغ‌بیدی، حسن (پاییز ۱۳۸۰). «بازنگری واژه‌های اهورایی و اهریمنی در اوستا». نامه فرهنگستان. شماره ۱۸. صص ۶۸-۷۶.
- ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۲). *ارداویراف نامه*. ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار. تهران: معین.
- ساسانفر، آبتین (۱۳۹۰). *گاتاها (سرودهای ایشو زرتشت)*. تهران: بهجت.
- شاکد، شاول (۱۳۸۷). *تحول ثنویت*. ترجمه احمدرضا قائم‌مقامی. تهران: ماهی.
- عربان، سعید (۱۳۹۱). *متن‌های پهلوی، گردآورنده جامسب اسانا*. تهران: علمی.
- فضیلت، فریدون (۱۳۸۱). *کتاب سوم دینکرد*. تهران: فرهنگ دهخدا.
- مزدایور، کنایون؛ آذر نیوش، زهرا (۱۳۹۱). «ثنویت ایرانی و پیام گاهانی زرتشت». مجله باستان‌شناسی و تاریخ. ش ۵۰. صص ۱۴۰-۱۲۹.
- ویلیامز، آلن (۱۳۸۸). «دین زرتشتی متأخر». جستاری در فلسفه زرتشتی (مجموعه مقالات). ترجمه سعید رضا منتظری. تهران: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب. صص ۸۳-۴۷.

- Madan, D.M. (1911): *The Complete of The Pahlavi Dinkard*, Bombay: Society for the Promotion of Researches into the Zoroastrian Religion.
- Shaked, Shaul (1967): "Notes on Ahreman the Evil Spirit and His Creation", *Studies in Mysticism and Religion Presented to G.G. Scholem*, pp. 227-234.
- West, E. W. (1882): *Dadestan-i Denig*, SBE, Vol. 18

تاریخ جهان

علاوه بر تجربیات تاریخی ایران، تجربیات تاریخی دیگر ملل می تواند راهگشا باشد. اگرچه مشی سرزمین آزادگان پرداختن به تاریخ و فرهنگ ایران است، اما باید توجه داشت که بررسی تجربیات دیگر مردمان جهان ارزشمند است و ممکن است ما هم در شرایط آنها قرار بگیریم. از این رو بخش کوتاهی را به این موضوع اختصاص داده ایم.





تاریخ مرگ

علیرضا طایران

دانشجوی کارشناسی تاریخ

نگرش‌هاک غربی در باب مرگ از قرون وسطا تا کنون



فیلیپ آریس را جزو نسل سوم مورخان مکتب آنال دانسته اند. وی از جمله نخستین مورخانی بود که به مسئله مرگ و نگرش‌های آن در غرب اندیشید و درباره آن تحقیق کرد. کتاب وی همانطور که از عنوان و محتوایش بر می آید به ذهنیت‌های مردم غرب در این باره می پردازد. تاریخ ذهنیت‌ها رویکردی بود که در دهه ۱۹۶۰ م در میان مورخان مکتب آنال رواج یافت. هدف از

این رویکرد بررسی نگرش‌های مردم در زندگی روزمره می‌باشد. کتاب آریس متشکل از چهار فصل است: ۱- مرگ رام شده، ۲- مرگ خود شخص، ۳- مرگ تو، ۴- مرگ ممنوعه.

او در این چهار فصل مرگ را در بستر زمان و در ذهنیت مردمان غرب بررسی نمود و تغییرات و علل و عوامل آنها را در کتابش ذکر کرد.

وی در فصل نخست کتابش در صدد نشان دهد که نگرش به مرگ در یک بازه زمانی بلند مدت ایستا بوده است. وی در این فصل همچنانکه از نام آن بر می آید مدعی است که مرگ در نگرش سنتی مردمان غرب امری آشنا و نزدیک بوده است به طوری که آنها نسبت به مرگ بیم نداشتند و حتی قبل از مرگ خود را برای مراسم آن آماده می کردند. در واقع آنها به استقبال مرگ می رفتند بدون آنکه از آن هراس داشته باشند. این مسئله در نگرش آنها چنان امری عادی و ملموس بود که حتی والدین، دوستان، همسایگان و کودکان در کنار بستر فرد محتضر حضور داشتند (آریس، ۱۳۹۲: ص ۲۱). همچنین مراسم فرد محتضر به سادگی و بی هیچ زرق و برقی و بدون نشان دادن هیچ شور و احساس زیادی انجام میشد (همان، ص ۲۲). او سپس برای آنکه نگرش مردم کنونی (قرن بیستم) را نسبت با آن دوران مقایسه کند، می نویسد که برعکس آن دوران که مرگ حالتی رام شده داشت، امروزه مرگ برای مردم غرب حالتی وحشیانه دارد به طوری که حتی از شنیدن نام آن هم ابا دارند. یکی از نقاط مثبت اثر آریس استفاده وی از منابع و متون متنوع اعم از متون تاریخی - ادبی - هنری و حتی آثار و ابنیه تاریخی و غیره است. در واقع وی برای آنکه ذهنیت مردم غرب در باب مرگ را بررسی نماید از متون و منابع متنوعی بهره جسته است.

وی در فصل دوم کتابش در صدد نشان دهد که در طی قرون وسطا دوم یعنی از آغاز سده‌های یازدهم و دوازدهم تا حدی در آن تغییراتی صورت گرفت، البته وی این تغییرات را نگرش جدیدی نمی داند بلکه می نویسد بیشتر این تغییرات ظریف و نامحسوس اند که به تدریج معنایی نمایی و شخصی به انس و الفت سنتی فرد با مرگ داده اند (آریس، ۱۳۹۲: ص ۳۶). او مدعی است که فرد در این دوره با مرگ به عنوان یکی از بزرگ‌ترین قوانین زندگی روبرو می‌شد و به فکر گریختن یا بزرگ داشتن آن نمی‌افتاد. فرد تنها با مقداری تشریفات پذیرای مرگ می‌شد چرا که یکی از مهم‌ترین آستانه‌هایی بود که هر نسلی پیوسته مجبور بود به عبور از آن بود (همان ص ۳۷). او برای تایید نوشته‌هایش چهار پدیده را برگزیده و بررسی می کند:

۱- تصویر روز داوری و رستاخیز در پایان جهان

۲- انتقال این داوری در روز رستاخیز به پایان حیات هر شخص، به زمان مشخص مرگ

۳- مضامین و علایق مکاری نمایش داده شده در تصاویر مربوط به فساد جسمانی اجساد

۴- سنگ نوشته مزارها و شخصی شدن آشکار قبرها. در واقع وی در این فصل نشان می دهد که مرگ خود شخص اهمیت خاصی پیدا می کند. وی این مسئله را در چهار مورد مذکور بررسی می کند.

در فصل سوم اثرش آریس می خواهد نشان دهد که با آغاز قرن هجدهم معنای جدیدی درباره مرگ شکل گرفت. او مدعی است در

این دوره دیگر فرد متوجه و نگران خود نیست بلکه نگران

مرگ دیگری است. او می نویسد که مرگ و یاد دیگری

در سده‌های نوزدهم و بیستم الهام بخش مراسم جدید



از کانون چه خبر؟!

نشست‌های گفتگو محور

هادک نوروزی



کانون ایران شناسی دانشگاه تهران، در سلسله نشست‌های گفتگو محور، میزبان دانشجویان اهل بحث و گفتگو بود. این نشست‌ها با موضوعات «هویت ایرانی»، «نقالی، ورزش‌های زورخانه‌ای و هویت ایرانی»، «شاهنامه و هویت ایرانی» و ... در باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران برگزار شد.

نشست‌های گفتگو محور، فضای مناسبی را برای تبادل اطلاعات در میان دانشجویان ایجاد می‌کند و شرایطی ایجاد می‌شود که دانشجویان با آراء و عقاید گوناگون آشنا شوند.

نخستین نشست گفتگو محور در ظهر روز دوشنبه، ۱۰ آذر ۱۳۹۳ برگزار شد که حضار به طور کلی دیدگاه خود را درباره هویت ایرانی بیان کردند. در این نشست با نظر همه دوستان به صورت ویژه درباره مفهوم «هویت» گفتگو شد و حضار دیدگاه دانشمندان و اندیشمندی که درباره هویت نظر داده‌اند، در کنار دیدگاه‌های خود بیان کردند.

از آنجایی که این نشست مورد استقبال حضار قرار گرفت و همچنین زمان در نظر گرفته شده به پایان رسید، قرار بر آن شد که دومین نشست گفتگو محور با موضوع «هویت ایرانی» برگزار شود.

دومین نشست گفتگو محور در روز دوشنبه ۱۷ آذر ۱۳۹۳ برگزار شد و در این نشست دیدگاه‌های حضار درباره ملیت و ایرانی بودن مورد بحث قرار گرفت.

در سومین نشست که روز چهارشنبه ۲۶ آذر ماه ۱۳۹۳ برگزار شد یک جمع بندی صورت گرفت و ادامه نشست‌ها، برای نیم سال دوم در نظر گرفته شد.

آرامگاه‌ها و قبرستان‌ها و برخوردی رمانتیک و پر طمطراق با مرگ شد (آریس، ۱۳۹۲: ص ۶۰). در واقع در این دوران به تدریج با مرگ به عنوان فراقی تحمل ناپذیر روبه رو هستیم. او برای آنکه تفاوت این دوره را با ادوار قبل را ارزیابی کند می‌نویسد در قرن نوزدهم، احساسات جدیدی در حاضران بیدار شد. آنها برانگیخته می‌شدند، می‌گریستند، به دعا می‌پرداختند و با ایما و اشاره باهم صحبت می‌کردند... بدون شک، ابراز اندوه بازماندگان از این عدم تحمل فراقی ناشی می‌شود که تازه پدیدار شده است. با این حال مردم تنها از قرار گرفتن در کنار فرد محتضر یا به یاد آوردن خاطره فرد مرده غصه دار نمی‌شدند. همان مفهوم مرگ بود که آنها را برمیانگیخت (همان: ۶۴).

فصل آخر کتاب آریس تحت عنوان مرگ ممنوعه از جذابیت خاصی برخوردار است. وی در این فصل نشان می‌دهد که چگونه در دوره مدرن مرگ تبدیل به موضوعی ممنوعه جایگزین سکس شد. همانطور که می‌دانیم در دوره ویکتوریا محدودیت‌هایی درباره سکس و مسائل مرتبط با آن وجود داشت. اما به تدریج این محدودیت‌ها در قرن بیستم رنگ باخت. به طوری که خانواده‌ها بچه‌ها را با مسائل جنسی آشنا می‌کردند، اما تحول عجیبی که در این دوره رخ داد این بود که مرگ تبدیل به موضوع ممنوعه جانشین سکس شد به طوری که به بچه‌ها می‌گویند پدر بزرگشان در میان باغی پر گل در حال استراحت است و مسائلی از این قبیل (همان: ۹۷). این در حالی است که در متون و آثار قرون قبلی غرب می‌بینیم که بچه‌ها در کنار فرد محتضر حضور داشتند؛ اما در قرن بیستم آنها را از دیدن صحنه مرگ دور می‌کردند. آریس عقیده دارد مرگ که در یک بازه زمانی بلند مدت تقریباً ایستا بود، به یکباره در طی تقریباً دو سده اخیر دستخوش تحولات زیادی شده است. به طوری که هم وحشت آور و هم به موضوعی ممنوعه تبدیل گشته است. او می‌نویسد مرگ که در گذشته آن چنان در همه جا حاضر و از این رو امری آشنا بود، محو و ناپدید شد و به امری شرم آور و ممنوع بدل گشت (همان: ص ۹۰).

آریس، فیلیپ (۱۳۹۲). تاریخ مرگ: نگرش‌های غربی در باب مرگ از قرون وسطا تاکنون. ترجمه محمد جواد عبدالهی. تهران: نشر علم.

در نیم سال دوم هم چند نشست گفتگو محور برگزار شد. نخستین نشست گفتگو محور نیم سال دوم در تاریخ دوشنبه ۴ اسفند ۱۳۹۳ با موضوع «نقالی، ورزش‌های زورخانه‌ای و هویت ایرانی» برگزار شد. در این نشست مرشد محمد نبیری (مدرس بین المللی مرشدی و نقالی) هم حضور داشت.

دیگر نشست گفتگو محور به عنوان نخستین گردهمایی دهه فرهنگی خردمند توس در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۴ برگزار شد. این نشست با بحث درباره «شاهنامه و هویت ایرانی» همراه بود. نکته قابل توجه این نشست حضور چندین تن از دانشجویان تحصیلات تکمیلی بود که دیدگاه‌های ارزشمندی را درباره شاهنامه و هویت ایرانی مطرح کردند.

کانون ایران‌شناسی دانشگاه تهران در سال تحصیلی ۹۳ - ۹۴

سجاد رمون زاده

نگاهی به مهم‌ترین فعالیت‌های کانون در سال تحصیلی ۹۳ - ۹۴

- گردهمایی فرهنگی چالدران - به بهانه پانصدمین سال رویداد چالدران (۲۵ شهریور ۱۳۹۳، مرکز کانون فرهنگ ادب و اندیشه، تالار شهید آوینی)
- همایش «سرای مهر»، بررسی اسطوره‌ها و معرفی سنت‌های کهن ایرانی - به بهانه مهرگان و پیروزی کاوه و فریدون بر ضحاک (۲۲ مهر ۱۳۹۳، پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران، تالار شهید آوینی)
- شماره نخست نشریه سرزمین آزادگان - با توجه ویژه به «روز کوروش بزرگ» (آبان ۱۳۹۳)
- شرکت در نمایشگاه مطبوعات سراسر کشور به نمایندگی از دانشگاه تهران (۱۷ تا ۲۳ آبان ۱۳۹۳، مصالای بزرگ تهران)
- نخستین نشست گفتگو محور با موضوع «هویت ایرانی» (۱۰ آذر ۱۳۹۳، باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران، سالن گفتگو)
- شماره دوم نشریه سرزمین آزادگان - با توجه ویژه به «شب یلدا» (آذر ۱۳۹۳)
- دومین نشست گفتگو محور با موضوع «هویت ایرانی» (۱۷ آذر ۱۳۹۳، باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران، سالن گفتگو)
- سومین نشست گفتگو محور با موضوع «هویت ایرانی» (۲۶ آذر ۱۳۹۳، باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران، سالن گفتگو)
- نشست گفتگو محور با موضوع «نقالی، ورزش‌های زورخانه‌ای و هویت ایرانی» (۴ اسفند ۱۳۹۳، باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران، سالن گفتگو)
- شماره سوم نشریه سرزمین آزادگان - با توجه ویژه به «نوروز» (اسفند ۱۳۹۳)
- برگزاری دهه فرهنگی «خردمند توس» - به بهانه بزرگداشت فردوسی توسی (۱۴ تا ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۴)
- انتشار روزانه یک مطلب درباره فردوسی و شاهنامه در پایگاه پژوهش‌های فرهنگی و تاریخی خردگان به بهانه دهه فرهنگی خردمند توس (۱۴ تا ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۴)
- نخستین گردهمایی دهه فرهنگی خردمند توس: نشست گفتگو محور با موضوع «شاهنامه و هویت ایرانی» (۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۴، باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران، سالن گفتگو)
- دومین گردهمایی دهه فرهنگی خردمند توس: همایشی با موضوع «شاهنامه و هنر» (۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۴، باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران، تالار اصلی)
- سومین گردهمایی دهه فرهنگی خردمند توس: همایشی با موضوع «زبان پارسایان» (۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۴، باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران، تالار اصلی)
- شماره چهارم نشریه سرزمین آزادگان - با توجه ویژه به «دهه فرهنگی خردمند توس» (اردیبهشت ۱۳۹۴)
- شرکت در پنجمین جشنواره کانون‌های فرهنگی، هنری و اجتماعی سراسر کشور (جشنواره رویش) و کسب رتبه پنجم کشوری (اردیبهشت ۱۳۹۴)
- برگزاری انتخابات شورای مرکزی کانون ایران‌شناسی باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران (۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۴، باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران، دفتر کانون‌های فرهنگی، هنری و اجتماعی)

برای دیدن عکس‌ها و فیلم‌های برنامه‌های کانون نگاه کنید به:

<http://7poa.com/tag/2193039.htm>

قسمتی از چکامه آرش کمانگیر از سیاوش کسرای

زمین خاموش بود و آسمان خاموش
تو گویی این جهان را بود با گفتار آرش گوش
به یال کوه ها لغزید کم کم پنجه خورشید
هزاران نیزه زرین به چشم آسمان باشید
نظر افکند آرش سوی شهر آرام
کودکان بر بام
دختران بنشسته بر روزن
مادران غمگین کنار در
مردها در راه
سرود بی کلامی با غمی جانکاه
ز چشمان برهمی شد با نسیم صبحدم همراه
کدامین نغمه می ریزد
کدام آهنگ آیا می تواند ساخت
طنین گام های استواری را که سوی نیستی
مردانه می رفتند ؟
طنین گامهایی را که آگاهانه می رفتند ؟
دشمنانش در سکوتی ریشخند آمیز
راه وا کردند
کودکان از بامها او را صدا کردند
مادران او را دعا کردند
پیر مردان چشم گرداندند
دختران بفشرده گردن بندها در مشت
همره او قدرت عشق و وفا کردند
آرش اما همچنان خاموش
از شکاف دامن البرز بالا رفت
وز پی او
پرده های اشک پی در پی فرود آمد
بست یک دم چشم هایش را عمو نوروز
خنده بر لب غرقه در رویا
کودکان با دیدگان خسته و پی جو
در شگفت از پهلوانی ها
شعله های کوره در پرواز
باد غوغا
شامگاهان
راه جویانی که می جستند آرش را به روی
قله ها پی گیر
باز گردیدند
بی نشان از پیکر آرش
با کمان و ترکشی بی تیر
آری آری جان خود در تیر کرد آرش
کار صد ها صد هزاران تیغه شمشیر کرد
آرش
تیر آرش را سوارانی که می راندند بر جیحون
به دیگر نیمروزی از بی آن روز
نشسته بر تناور ساق گردویی فرو دیدند
و آنجا را از آن پس
مرز ایرانشهر و توران بازنامیدند

نه نیرنگی به کار من نه افسونی
نه ترسی در سرم نه در دلم باک است
درنگ آورد و یک دم شد به لب خاموش
نفس در سینه های بی تاب می زد جوش
ز پیشم مرگ
نقابی سهمگین بر چهره می آید
به هر گام هراس افکن
مرا با دیده خونبار می باید
به بال کرکسان گرد سرم پرواز می گیرد
به راهم می نشیند راه می بندد
به رویم سرد می خندد
به کوه و دره می ریزد طنین زهرخندش را
و بازش باز میگیرد
دلم از مرگ بیزار است
که مرگ اهرمن خو آدمی خوار است
ولی آن دم که ز اندوهان روان زندگی تار است
ولی آن دم که نیکی و بدی را گاه پیکار است
فرو رفتن به کام مرگ شیرین است
همان بایسته آزادی این است
هزاران چشم گویا و لب خاموش
مرا پیک امید خویش می داند
هزاران دست لرزان و دل پر جوش
گهی می گیردم گه پیش می راند
پیش می آیم
دل و جان را به زیور های انسانی می آریم
به نیرویی که دارد زندگی در چشم و در لبخند
نقاب از چهره ترس آفرین مرگ خواهیم کند
نیایش را دو زانو بر زمین بنهاد
به سوی قله ها دستان ز هم بگشاد
بر آ ای آفتاب ای توشه امید
بر آ ای خوشه خورشید
تو جوشان چشمه ای من تشنه ای بی تاب
بر آ سر ریز کن تا جان شود سیراب
چو پا در کام مرگی تند خو دارم
چو در دل جنگ با اهریمنی پر خاش جو دارم
به موج روشنایی شست و شو خواهم
ز گلبرگ تو ای زرینه گل من رنگ و بو خواهم
شما ای قله های سرکش خاموش
که پیشانی به تندرهای سهم انگیز می سایید
که بر ایوان شب دارید چشم انداز رویایی
که سیمین پایه های روز زرین را به روی شانه
می کوبید
که ابر آتشین را در پناه خویش می گیرید
غرور و سربلندی هم شما را باد
امدیم را برافرازد
چو پرچم ها که از باد سحرگاهان به سر دارید
غرورم را نگه دارید
به سان آن پلنگانی که در کوه و کمر دارید

منم آرش
چنین آغاز کرد آن مرد با دشمن
منم آرش سپاهی مردی آزاده
به تنها تیر ترکش آزمون تلختان را
اینک آماده
مجوییدم نسب
فرزند رنج و کار
گریزان چون شهاب از شب
چو صبح آماده دیدار
مبارک باد آن جامه که اندر رزم پوشندش
گوارا باد آن باده که اندر فتح نوشندش
شما را باده و جامه
گوارا و مبارک باد
دلم را در میان دست می گیرم
و می افشارمش در چنگ
دل این جام پر از کین پر از خون را
دل این بی تاب خشم آهنگ
که تا نوشم به نام فتختان در بزم
که تا بکوبم به جام قلبتان در رزم
که جام کینه از سنگ است
به بزم ما و رزم ما سبو و سنگ را جنگ است
در این پیکار
در این کار
دل خلقی است در مشتم
امید مردمی خاموش هم پشتم
کمان کهکشان در دست
کمانداری کمانگیرم
شهاب تیزرو تیرم
ستیغ سر بلند کوه ماوایم
به چشم آفتاب تازه رس جایم
مرا نیر است آتش پر
مرا باد است فرمانبر
و لیکن چاره را امروز زور و پهلوانی نیست
رهایی با تن پولاد و نیروی جوانی نیست
در این میدان
بر این پیکان هستی سوز سامان ساز
پری از جان نباید تا فرو ننشیند از پرواز
پس آنکه سر به سوی آمان بر کرد
به آهنگی دگر گفتار دیگر کرد
درود ای واپسین صبح ای سحر بدرود
که با آرش ترا این آخرین دیداد خواهد بود
به صبح راستین سوگند
به پنهان آفتاب مهربار پاک بین سوگند
که آرش جان خود در تیر خواهد کرد
پس آنکه بی درنگی خواهدش افکند
زمین می داند این را آسمان ها نیز
که تن بی عیب و جان پاک است

گروه تلگرام کانون ایران شناسی دانشگاه تهران

به گروه تلگرام کانون ما بپیوندید:

<https://telegram.me/joinchat/040c052f018c90dcf299b6871f17fb30>

خبرنامه پیامکی خردگان

با ارسال عدد 1 به شماره پیامک 5000 206 00 1111 0 ، عضو خبرنامه پیامکی ما شوید.

خبرنامه تلگرامی خردگان

واپسین نوشتارهای خردگان را در تلگرام و به صورت خودکار دریافت کنید:

<http://kheradgan.ir/?p=155>

برگه رسمی کوروش بزرگ (برگه پایگاه خردگان):

به جمع بیش از ۲۷۳۰۰ همراه ما در برگه لاین بپیوندید:

ای دی برگه:

@lgh7397w

لینک برگه:

<http://line.me/ti/p/%40lgh7397w>

کانون ایران شناسی دانشگاه تهران و پایگاه خردگان، همیاران یکدیگر

با امید بهترین ها برای شما